

به یکدیگر بیشتر کمک کنید

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

مجموعه آثار / ۲۱

راز خشنودی خدا



فهرست

- ۹ آیا می‌خواهی خدا با تو سخن بگوید؟
- ۱۲ با عشق تو به دوستانت نیکی می‌کنم
- ۱۵ ای حاجی به کجا می‌روی؟
- ۱۸ بهشت مشتاق تو شده است
- ۲۱ زیر سایهٔ عرش خدا
- ۲۸ بیست و پنج هزار فرشته برای تو
- ۳۳ درهای بهشت به رویم گشوده شد
- ۳۷ اعتکاف خود را فراموش نکن!
- ۴۲ مونس تنهایی من آمد
- ۴۵ ای آتش او را مسوزان
- ۴۷ شرکت بیمه شادمانی
- ۵۰ چه وقت به خدا نزدیک‌تر می‌شوی؟
- ۵۲ برای روز قیامت خویش چه کرده‌ای؟
- ۵۴ چرا در خانه‌ات را بستی!

- برادران خوب مرا می‌شناسی؟ ۵۶
- خدا به فکر حاجت تو است..... ۵۸
- نعمتهای خدا را قدر بدان..... ۶۱
- آداب کمک کردن به مردم..... ۶۴
- یازده نکته برای شما..... ۶۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما می‌خواهید خدای مهربانِ خویش را خوشحال سازید؟

آیا دوست دارید که به راز خشنودی خداوند پی ببرید؟

به راستی بهترین راه برای این که ما بتوانیم خدا را خوشنود کنیم چیست؟
آری، برای اینکه بتوانیم خدا را خوشنود سازیم راه‌های مختلفی وجود دارد
اما من می‌خواهم به شما کمک کنم تا بهترین راه آن را بیابید.

من می‌خواهم شما را با این راز آشنا کنم.

امیدوارم که شما بعد از خواندن این کتاب بتوانید در زندگی خود تحول
مثبتی ایجاد کنید و گام‌های بلندی به سوی سعادت بردارید.

این کتاب را به مرحوم آیت الله عاملی آرانی تقدیم می‌کنم.

شما می‌توانید دلیل سخنان مرا در پیوسته‌هایی که برایتان ذکر کرده‌ام،
بیابید.

بسیار خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم،
منتظر شما هستم.

قم، مهر ۱۳۸۷

مهدی خُدامیان آرانی

آیا می‌خواهی خدا با تو سخن بگوید؟

خدای مهربان برنامه‌ مشخصی برای زندگی ما قرار داده است و اگر ما به دستورات خداوند عمل کنیم به سعادت دنیا و آخرت می‌رسیم.

البته هر کار خوبی پاداش مخصوص خود را دارد برای مثال نماز ستون دین است و به عنوان معراج مؤمن معرفی شده است.

آری، نماز رحمت خداوند را به سوی انسان نازل می‌کند و حتماً شنیده‌ای که بهترین کارها نزد خدا، نماز می‌باشد.^۱

اما از شما چه پنهان من تا به حال ندیده و نشنیده‌ام که چون بنده‌ای نماز بخواند خود خدا با او سخن بگوید و به او وعده بهشت بدهد.

شاید بگویی آخر مگر می‌شود که خدا به خاطر خواندن چند رکعت نماز با بنده‌اش سخن بگوید؟ شما چه نویسنده‌ پر توقعی هستی!

شاید حق با شما باشد این نمازهایی که من می‌خوانم خیلی کار دارد تا مورد قبول درگاه خداوند قرار گیرد تا چه رسد که به خاطر این چند رکعت نماز، خدا با

من حرف بزند. اما تو می‌دانی آرزو که بر جوان عیب نیست! در این دنیا هر کس آرزویی دارد ما هم یک بار هوس کردیم خدا با ما سخن بگوید. آیا شما به من کمک می‌کنید تا من به این آرزوی خود برسم؟ البته خودم هم خوب می‌دانم که این آرزوی بزرگی است اما تو می‌دانی بزرگی انسان‌ها به بزرگی آرزوی آنها است.

بعضی‌ها آرزو دارند که خانه خوب، ماشین خوب و ... داشته باشند، خوب قیمت آنها هم به اندازه قیمت آن خانه و ماشین و ... است. اما اگر من و تو آرزویمان، جذب مهربانی خدا باشد قیمت و ارزش ما به اندازه ارزش مهربانی خدا خواهد بود!

فکر می‌کنم که شما هم با من هم عقیده شده‌اید و می‌خواهید با هم کاری کنیم که خدا با ما سخن بگوید و مهربانی خویش را به ما ارزانی نماید؟ آیا برخیزیم و صدها رکعت نماز بخوانیم تا به این خواسته خود برسیم؟ یا آنکه به مکه سفر کنیم و حج بجا آوریم تا خداوند با ما سخن بگوید؟ دوست من! آیا موافقی خدمت امام صادق علیه السلام برویم و از آن حضرت راهنمایی بخواهیم؟

آری، اعتقاد ما بر این است که سخن آن امام، می‌تواند سعادت و رستگاری را برای ما به ارمغان آورد.

آیا آماده‌ای سخن نور را بشنوی: «وقتی به مسلمانی کمک کردی و مشکل او را برطرف کردی، خداوند با تو این چنین سخن می‌گوید: پاداش تو بر من واجب است، من پاداش تو را بهشت قرار می‌دهم».^۲

عجب، کمک به یک مسلمان این قدر پیش خدا ارزش دارد که وقتی او

می‌بیند تو به برادر مسلمانان کمک کردی با تو سخن می‌گوید.
ای کاش ما گوش شنوا داشتیم و این سخن یار را می‌شنیدیم.
اما اگر چه ما نتوانیم صدای خدا را بشنویم که با ما سخن می‌گوید اما به
فرموده امام صادق علیه السلام ایمان داریم و برای همین وقتی یکی از افراد جامعه
برای کاری پیش ما آمد ما به او کمک می‌کنیم و می‌دانیم که درست در همان
لحظه خداوند با ما سخن می‌گوید!

با عشق تو به دوستانت نیکی می‌کنم

آیا دوست داری یک روز امام زمان علیه السلام خود را به خانه‌ات دعوت کنی و آن
حضرت بر سر سفره تو بنشیند؟

آیا دوست داری به امام زمان علیه السلام خود هدیه‌ای بدهی و باعث خوشحالی آن
حضرت شوی؟

اگر بشنوی که امام زمان علیه السلام مشکلی دارد، آیا هر کاری که از دست برمی‌آید
برای امام مهربان خود انجام نمی‌دهی؟

آیا دلت برای نجف و حرم حضرت علی علیه السلام تنگ نشده است؟

آیا آرزوی زیارت کربلای امام حسین علیه السلام را به دل نداری؟

آیا نمی‌خواهی به کاظمین و سامرا بروی و قلب خودت را در آنجا صفا
دهی؟

کدام شیعه است که چنین آرزوهایی را نداشته باشد؟

اما دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!

چه کنیم که توفیق، یارمان نیست! ما کجا و حضور امام زمان علیه السلام در خانه

ماکجا!

آیا می‌خواهی راهی یادت دهم که بتوانی به این آرزوها بررسی!

به این سخن گوش کن!

این راه حلی است که امام کاظم علیه السلام بیان کرده‌اند: «هر کس نمی‌تواند به

زیارت ما بیاید، پس به زیارت دوستان ما برود».^۳

امام زمان تو غایب است و نمی‌توانی او را ببینی، و او را زیارت کنی!

کربلا و نجف نمی‌توانی بروی، اما می‌توانی همین الان به دیدن یکی از

دوستان خوبت بروی که عشق اهل بیت علیهم السلام را به سینه دارد و باور کن اگر به

دیدن او بروی مثل این است که به کربلا رفته‌ای! مثل این است که امام زمان

خود را زیارت کرده‌ای!

آیا می‌خواهی ادامه سخن امام کاظم علیه السلام را بشنوی؟

آن حضرت فرمودند: «هر کس نمی‌تواند به ما نیکی و احسان کند؛ به شیعیان ما

نیکی کند».^۴

مگر نمی‌خواهی به امام زمان علیه السلام خود خدمت کنی؟ مگر آرزو نداری امام

زمان علیه السلام را مهمان خانه خود کنی؟

برخیز و چند نفر از فقرا را به خانه خود دعوت کن و آنها را بر سر سفره خود

مهمان کن!

در جامعه ما چقدر افراد مؤمنی هستند که زیر بار قرض هستند، تو یکی از آنها را پیدا کن و قرض او را ادا کن!
باور کن که تو با این کار قلب امام زمان علیه السلام خویش را خوشحال کرده‌ای، و آن‌گاه خدا هم از تو خوشنود می‌شود و به تو افتخار می‌کند.

ای حاجی به کجا می‌روی؟

نمی‌دانم تا به حال به سفر مکه رفته‌ای یا نه؟
اگر تا کنون به این سفر سراسر معنوی نرفته‌ای، امیدوارم خداوند به زودی
توفیقت دهد تا به زیارت خانه خدا بروی.

به هر حال سفر به مکه در زمان شما بسیار آسان شده است زیرا شما سوار
بر هواپیما می‌شوید و بعد از چند ساعت خود را به سرزمین حجاز می‌رسانید اما
در زمانی که من زندگی می‌کردم سفر حج با سختی‌های بسیار زیادی همراه
بود، بیابان‌های خشک و بی آب و علف عربستان و همچنین حمله راهزنان
باعث می‌شد که عده‌ای از حاجیان در مسیر راه جان به جان آفرین تسلیم کنند.
به هر حال من با توجه به همه این مشکلات، از شهر خودم، کوفه به عشق
زیارت خانه خدا حرکت کردم.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور

و به راستی که خداوند چه جاذبه‌ای در خانه خود قرار داده است که این چنین دل‌ها را بی‌قرار کرده است.

شکر خدا من به موقع، به مکه رسیدم و توانستم اعمال حج را انجام دهم. بعد از پایان اعمال حج، تصمیم گرفتم به شهر مدینه بروم و قبر رسول خدا ﷺ را زیارت نموده و دیداری با امام صادق علیه السلام داشته باشم زیرا من از شیعیان آن حضرت بودم و مدت‌ها بود که آرزو داشتم آن امام زیبایی‌ها را از نزدیک ببینم.

آرام آرام به شهر مدینه نزدیک می‌شدم، عطر حضور یار را احساس می‌کردم و اشک از چشمانم جاری بود.

بعد از زیارت حرم رسول خدا ﷺ به سوی خانه امام خویش حرکت نموده و وارد خانه شدم.

چون رو به روی امام واقع شدم، سلام عرضه داشتم و در گوشه‌ای نشستم، احساس عجیبی داشتم در مقابل درباری از مهربانی و بزرگی خود را ذره‌ای ناچیز یافتم.

به صورت نورانی امام خویش چشم دوخته و منتظر بودم تا فرصتی پیش آید تا با آن حضرت سخن بگویم.

در این میان امام نگاهی به من کرد و از من علت حضور در مدینه را پرسید. من گفتم: فدایت شوم! برای سفر حج به مکه آمدم و قبل از بازگشت به کوفه، به مدینه آمدم.

امام دعا کردند که خدا حج مرا قبول کند.

بعد از آن امام فرمودند: آیا می‌دانی که خداوند برای حاجی چه ثوابی قرار

داده است؟

در جواب گفتم: نمی دانم.

امام فرمودند: وقتی بنده‌ای به گرد خانه خدا طواف کند و دو رکعت نماز طواف را بخواند و بین صفا و مروه سعی کند، خداوند برای او شش هزار ثواب می نویسد و شش هزار گناه او را می بخشد و مقام او را شش هزار مرتبه بالا می برد. من از شنیدن سخن امام صادق علیه السلام خیلی تعجب کردم، آخر چگونه می شود به خاطر یک طواف، خداوند این همه ثواب به بنده خود بدهد.

برای همین رو به امام خود نموده و گفتم: این ثواب بسیار زیادی است! امام وقتی این سخن مرا شنید به من فرمود: آیا می خواهی کاری رابه تو یاد دهم که ثواب آن از طواف هم بیشتر باشد؟

گفتم: بله.

امام فرمود: کمک نمودن به برادر مؤمن و برآورده کردن حاجت او، نزد خدا بالاتر از ده حج می باشد.

این جا بود که به فکر فرو رفتم و پیش خود تصوّر کردم که اگر من در شهر کوفه مشکلی از برادر مؤمن خود برطرف می کردم، قرض قرض داری را می دادم یا اسباب ازدواج یک جوان را فراهم می کردم خداوند ده برابر این سفر حج، به من ثواب می داد.^۵

بهشت مشتاق تو شده است

همه، آرزوی مرا دارند! همه می‌خواهند به من برسند.
آیا مرا می‌شناسی؟ من سراسر شادی و سرورم، به من که برسی دیگر غم و
غصه نداری.

به من که برسی به امنیّت ابدی رسیده‌ای، بندگان خوب خدا برای رسیدن
به وصال من شب‌ها بیداری می‌کشند و با خدای خویش راز و نیاز می‌کنند.
من خیلی زیبا و باصفا هستم! تو هم بارها و بارها وصال مرا از خدا
خواسته‌ای!

حالا می‌دانی من کیستم؟ آری، من بهشت هستم که همه در آرزوی وصال
هستند.

خدا مرا آن قدر خوب آفریده است که همه مشتاق من هستند اما امروز
می‌خواهم با شما در مورد عشق خودم سخن بگویم.

من بهشتی هستم که تو عاشق من هستی اما شاید برایت جالب باشد بدانی

که من عاشق چه کسی هستم.

من عملی را به تو یاد می‌دهم که اگر آن را انجام دهی، مرا مشتاق خود کرده‌ای!

همین الان از جای خود بلند شو و دل یکی از بندگان خوب خدا را شاد کن!

آیا نیازمندی را می‌شناسی که در مخارج زندگی خود درمانده باشد؟

آیا یتیمی را می‌شناسی که گرسنه خوابیده باشد؟

آیا بیماری را می‌شناسی که در گوشه بیمارستان برای مخارج عمل جراحی

خود مانده باشد؟

اکنون برخیز و یکی از این کارها را انجام بده و بدان که با این کار خود مرا

مشتاق خود می‌کنی!

تو یک عمر مشتاق من بوده‌ای اما امروز، من بهشت را مشتاق خود کن ...

خسته نباشی، دست مریزاد!

اکنون، من در اشتیاق تو هستم، می‌خواهم به تو برسم اما چگونه؟

من خواهان تو شده‌ام، دست خودم نیست، چه کنم تو در دنیای خاکی

زندگی می‌کنی و من در دنیای دیگری هستم!

اما هرطور شده، می‌خواهم تو را خوشحال کنم!

برای همین تصمیم می‌گیرم تا از میوه‌های خوشمزه بهشتی به تو بدهم!

می‌خواهم با هدیه‌ای تو را شاد سازم، چرا که تو دل مؤمنی را شاد ساخته‌ای،

اما خداوند متعال با من سخن می‌گوید: «ای بهشت، آرام باش! فقط پیامبران و

جانشینان آنها می‌توانند در دنیا از میوه‌ها و غذاهای تو بهره ببرند».

این یک قانون است! اما برای این که دل من نشکند خداوند به من اجازه

می‌دهد تا در روز قیامت، هدیه خود را به تو بدهم.

آیا تا آن روز صبر می‌کنی؟

نگاه کن! آن جوانان زیبا را می‌بینی که ظرف‌های میوه در دست دارند و به

سوی تو می‌آیند.

آنها را من فرستاده‌ام تا در این صحرای قیامت که همه گرسنه و تشنه‌اند از

تو پذیرایی کنند! اما تو حواست نیست، آتش جهنم زبانه می‌کشد و ترس تمام

وجودت را فراگرفته است!

در این میان دیگر فرصتی برای خوردن میوه و غذای بهشتی نداری!

برای همین است که دل من می‌شکند!

بار خدایا! این بنده تو سخت مضطرب است!

این جا است که فرشته‌ای از جانب خداوند فریاد می‌زند: «هر آن کس که غذا

و میوه‌های بهشتی خورده باشد از آتش جهنم آزاد می‌شود».

وقتی تو این صدا و این وعده خداوند را می‌شنوی از میوه‌ها و غذاهایی که

برایت فرستاده‌ام، می‌خوری و من هم در دل خود می‌خندم و شاد می‌گردم،

چرا که بالاخره توانستم به آرزوی خود برسم!

آری تو دل مؤمنی را در دنیا شاد کردی و من هم تو را شاد کردم، آن هم با

پذیرایی که موجب شد تو از آتش جهنم آزاد گردی! ^۶

زیر سایهٔ عرش خدا

من در شهر ری زندگی می‌کنم و از دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام هستم و همواره خدا را به خاطر نعمت شیعه بودن، شکر می‌کنم. حکومت عباسیان به خاطر وحشتی که از شیعیان داشتند، همواره تلاش می‌کردند تا آنها را تحت فشارهای مختلف قرار دهند. یکی از این فشارها گرفتن مالیات‌های بسیار سنگین از شیعیان بود و هدف از این کار این بود که هیچ‌گاه شیعیان نتوانند به استقلال اقتصادی برسند. به هر حال فرماندار شهر ری، مالیات بسیار سنگینی برای من معلوم کرده بود که اگر همهٔ زندگی خود را می‌فروختم، نمی‌توانستم آن را پرداخت کنم. در واقع هدف حکومت این بود که شیعیان همواره در فقر و بیچارگی باشند و به قول معروف، همیشه به فکر فراهم نمودن آب و غذای خانوادهٔ خود باشند و فرصت پرداختن به بحث‌های سیاسی و تشکیل حکومت را نداشته باشند. من در فکر بودم که چه کنم، آیا خانه و کاشانهٔ خود را بفروشم و این پول زور

را بدهم؟

در این فرصت فرماندار شهر، عوض شد و از طرف حکومت بغداد، شخص دیگری به عنوان فرماندار معرفی شد.

از آن جهت که میزان مالیات هر کس در دفتری مخصوص ثبت شده بود، مأموران اخذ مالیات به سراغ تک تک افراد می‌رفتند و هر طوری که بود آن مبلغ را دریافت می‌کردند.

من با خود فکر می‌کردم که به زودی نوبت من خواهد شد و آن وقت باید کل زندگی خود را برای مالیات بدهم.

یک روز یکی از دوستانم به دیدن من آمد و وقتی نگرانی زیاد مرا متوجه شد، به من گفت:

شنیده‌ام که فرماندار جدید به امام کاظم علیه السلام علاقه زیادی دارد، به نزد او برو و به او بگو که از شیعیان آن حضرت هستی، او برای تو تخفیفی در نظر خواهد گرفت.

من از این سخن دوست خود بسیار تعجب کردم و گفتم: چگونه می‌شود، یک شیعه در حکومت ظلم و ستم خدمت کند؟

دوستم در پاسخ گفت: این دستور خود امام کاظم علیه السلام است که بعضی از شیعیان در این حکومت مشغول کار شوند و از این طریق به خلق خدا خدمت کنند.

من با شنیدن این سخن، بسیار خوشحال شدم اما باور نمی‌کردم، راستش را بخواهید خیلی نگران بودم، می‌ترسیدم کار از این هم که هست بدتر شود، چرا که اگر این مطلب دروغ از آب درآید من در گرفتاری بیشتری خواهم افتاد، اگر

فرماندار از دشمنان سرسخت شیعه باشد، حتماً مالیات مرا از این هم بیشتر خواهد کرد. خدایا! چه کنم؟ به کجا پناه ببرم؟

یک روز در حالی که بسیار ناراحت بودم به این فکر افتادم که بلند شوم و به شهر مدینه بروم و خدمت امام مهربان خویش برسم و از او کمک بطلبم. مگر من شیعه امام کاظم علیه السلام نیستم؟، خوب چرا مشکل خود را با آن حضرت در میان نگذارم.

تصمیم خود را گرفتم و با اولین کاروانی که به سرزمین حجاز می‌رفت به مدینه رفتم زیرا امام در آن شهر سکونت داشت.

وقتی به مدینه رسیدم، بعد از زیارت حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه امام کاظم علیه السلام رفتم و بعد از عرض سلام و ادب، اوضاع و احوال پریشان خود را به آن حضرت گفتم.

آن حضرت مقداری فکر کرد و بعد از آن قلم و کاغذی طلبید و شروع به نوشتن کرد.

وقتی نوشتن نامه تمام شد، امام علیه السلام مرا صدا زد و به من فرمودند: این نامه را برای فرماندار شهر ری ببر و سلام مرا هم به او برسان.

این جا بود که فهمیدم فرماندار جدید شهر ری، از شیعیان می‌باشد.

آیا می‌خواهی نامه امام کاظم علیه السلام را برای شما نقل کنم؟

این نامه بسیار کوتاه و مختصر بود:

به نام خدا

آگاه باش، خداوند در عرش خود سایه رحمتی دارد که فقط سه نفر را در

آن جا مسکن می‌دهد:

کسی که به برادر خود نیکی کند، غمی از دل برادر خود بزدايد و يا قلب برادر خود را خوشحال کند.

بدان که آورندهٔ نامه، برادر دینی تو است.

والسّلام.

این نامهٔ امام کاظم علیه السلام بود و تو خود می‌دانی که به خاطر مسایل امنیتی نامه را باید بسیار کوتاه می‌نوشت و از ذکر نام خودداری می‌کرد.

من نامه را گرفتم، آن را بوسیدم و با امام علیه السلام خداحافظی کردم و به سوی شهر و دیار خود حرکت کردم.

چون به شهر ری رسیدم به خانهٔ خود رفتم و در فکر فرو رفتم که چگونه این نامه را به دست فرماندار برسانم، اگر اطرافیان فرماندار می‌فهمیدند که من نامه‌ای از امام کاظم علیه السلام برای فرماندار آورده‌ام، هم برای من و هم برای فرماندار درد سر درست می‌شد، چون نیروهای اطلاعاتی خلیفهٔ عباسی همه جا بودند و همهٔ امور را زیر نظر داشتند.

سرانجام به این نتیجه رسیدم که خودم به در خانهٔ فرماندار بروم و نامه را به او تحویل بدهم.

برای همین یک شب که هوا حسابی تاریک شده بود به طرف خانهٔ فرماندار حرکت کردم، عده‌ای از سربازان از خانهٔ او محافظت می‌کردند، آنها تا مرا دیدند از من سؤال کردند که این جا چه می‌کنی و چه می‌خواهی؟

گفتم: می‌خواهم فرماندار را ببینم.

آنها با تندی به من نگاه کردند و گفتند: فردا صبح بیا و فرماندار را ببین.

اما من باید فرماندار را به صورت خصوصی می‌دیدم ولی او هیچ شناختی از

من نداشت. من نمی‌توانستم به سربازان بگویم که از طرف امام کاظم علیه السلام نامه‌ای برای فرماندار دارم.

ناگهان فکری به ذهنم رسید، یادم آمد که شیعیان وقتی می‌خواستند حدیث و سخنی از امام کاظم علیه السلام مطرح کنند از ایشان با عنوان «صابر» یاد می‌کردند و با این کار، دشمنان خیال می‌کردند که آنان در مورد فردی به نام صابر سخن می‌گویند.

من هم در این جا به سربازان گفتم: به فرماندار بگویید که فرستاده صابر آمده است و نامه‌ای برای شما دارد.

سربازان با شنیدن سخن من به یکدیگر نگاه کردند و با هم سخن گفتند. آنها خیال کردند که من از نیروهای مخفی حکومت هستم و برای همین در این تاریکی شب به خانه فرماندار آمده‌ام و حتماً نامه محرمانه‌ای دارم که باید به فرماندار برسانم.

یکی از سربازان گفت: همین جا صبر کن تا پیام تو را به فرماندار برسانم. من خدا، خدا می‌کردم که فرماندار متوجه منظور من بشود و خودش بفهمد که این صابری که نامه او دست من است، امام کاظم علیه السلام است.

ناگهان دیدم که در خانه باز شد و فرماندار در حالی که پایش برهنه است به سوی من آمد و مرا در آغوش گرفت و پیشانی مرا بوسید! آنها وقتی دیدند که فرماندار خودش با پای برهنه به استقبال من آمده است، خیلی تعجب کردند.

فرماندار با چه احترامی مرا به داخل خانه خود برد و در بهترین نقطه خانه خود نشاند و خودش دو زانو مقابل من نشست. آنگاه به من گفت: بگو بدانم حال

امام چگونه بود؟ آیا حال ایشان خوب بود؟
 من او را از سلامتی امام کاظم علیه السلام خبر دادم، او بسیار خوشحال شد و خدا را
 شکر کرد.

به او گفتم که نامه‌ای از طرف امام کاظم علیه السلام برای او دارم و بعد نامه را نشانش
 دادم.

او از جایش بلند شد و تمام قد ایستاد، با کمال احترام نامه را از من تحویل
 گرفت، بوسید، آن را باز کرد و شروع به خواندن کرد.

من منتظر بودم ببینم او در مقابل نامه امام چه خواهد کرد.
 ناگهان دیدم که یکی از مأموران مخصوص خود را صدا زد و به او گفت:
 محاسبه کن که من چقدر مال و ثروت دارم، همه پول نقد، املاک، لباسها و ...
 را حساب کن!

آن مأمور هم مثل من از این دستور فرماندار بسیار تعجب کرد، تمام اموال
 فرماندار محاسبه شد و فرماندار نصف همه دارایی خود را به من بخشید و
 مقداری هم زیادت از سهم خود را به من داد!

بعد به من گفتم: برادرم! آیا تو را خوشحال کردم؟
 من که در این وقت شب از تعجب، نمی دانستم چه کنم، گفتم: بله، به خدا قسم
 مرا بسیار خوشحال نمودی.

با پولی که آن شب فرماندار به من داد، می توانستم تمام مالیات خود را بدهم و
 پول زیاد هم بیاورم.

در این میان فرماندار دستور داد، مأمور اخذ مالیات را احضار کنند، وقتی مأمور
 مالیات آمد به او دستور داد که تمام مالیاتی را که برای من معین شده بود،

ببخشد و بعد از آن هم خود فرماندار دست نوشته‌ای به من داد که به عنوان مدرک همراه داشته باشم تا از پرداخت مالیات معاف باشم. بعد از این با فرماندار خداحافظی کرده، به منزل خود آمدم. مدتی در این فکر بودم، چگونه این همه لطف و مهربانی را که فرماندار در حق من کرد، جبران کنم.

به فکرم رسید که برای جبران ذره‌ای از این همه محبت، خوب است امسال به نیابت از فرماندار به سفر حج بروم و برای او یک حج بجا آورم و در ضمن به دیدن امام کاظم علیه السلام بروم و گزارش کار فرماندار را بدهم که او در مقابل یک نامه دو سطر می‌نویسد: شما چه کارها که نکرد!

برای همین، موقع حج، به سوی سرزمین حجاز حرکت کردم و اعمال حج را بجا آوردم و بعد از آن خدمت امام کاظم علیه السلام رفتم.

بعد از عرض سلام، برای آن حضرت جریان آن شب و نحوه برخورد فرماندار را بیان کردم.

وقتی داشتم کارهای فرماندار را بیان می‌کردم، دیدم که صورت امام کاظم علیه السلام از خوشحالی می‌درخشد.

وقتی تمام جریان را تعریف کردم به آن حضرت عرضه داشتم: آقای من! می‌بینم که شما هم از کار فرماندار بسیار خوشحال شده‌اید.

امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، فرماندار شهر ری مرا خوشحال کرد و پدرم حضرت علی علیه السلام را نیز خوشحال نمود. او جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خوشحال نمود. به خدا قسم، او خدا را خوشحال نمود.^۷

بیست و پنج هزار فرشته برای تو

حتماً برایتان پیش آمده است که شخصی به شما مراجعه کند و در حالی که مشکلی دارد از شما بخواهد به او کمک کنید.

خوب بعضی وقت‌ها با یک تلفن می‌توانی مشکل او را حل کنی!

اما من امروز متوجه شدم که باید دعا کنیم و از خدا بخواهیم یک نفر به ما مراجعه کند تا مشکل او را حل کنیم و برای حل مشکل او مجبور باشیم چند قدم راه برویم!

تو می‌دانی که من نمی‌خواهم در مورد فواید راه رفتن سخن بگویم چون بحث ما در مورد ورزش نیست، اگر چه پیاده‌روی بسیار مفید و لازم است. به قول معروف بهترین دکتر برای سلامتی ما همین پیاده‌روی است. اما من می‌خواهم از منظر معنویت و کمال روحی با شما سخن بگویم.

امیدوارم شما بعد از خواندن این فصل سعی کنید تا برای رفع مشکل مؤمنی

قدم بردارید و راه بروید!

چرا که این راه رفتن با راه رفتن‌های دیگر خیلی فرق می‌کند.

خیلی وقت‌ها شخص گرفتاری به ما مراجعه می‌کند و ما می‌توانیم با کمک گرفتن از دیگران مشکل او را حل کنیم.

خوب تلفن را برمی‌داریم و با دوستان خود سخن می‌گوییم!

اما من می‌خواهم بگویم این بار بلند شو و برای رفع مشکل مؤمنی، با دوستان خود قرار ملاقات بگذار و پیش آنها برو و حضوری با آنها سخن بگو که در این صورت اثر بسیار زیادتری دارد.

خوب، حالا دیگر آماده شدی تا برای رفع مشکل مؤمنی راه بروی، پس بدان همین که اولین قدم را برمی‌داری، خداوند دو فرشته از فرشتگان خویش را همراه تو می‌کند!

آنها مأموریت دارند هر کجا که بروی همراه تو بیایند!

یکی از آنها سمت راست تو قرار می‌گیرد و دیگری در سمت چپ تو!

آیا می‌دانی آنها برای چه همراه تو هستند؟

خدا این دو فرشته را همراه تو می‌کند تا اولاً برای گناهان تو استغفار کنند و از خداوند بخواهند تا گناهان تو را ببخشاید، ثانیاً آن دو فرشته برای برآورده شدن حاجت خود تو دعا کنند!

دوست من! این مطلبی را که برایت گفتم در سخن امام صادق علیه السلام به آن

اشاره شده است.^۸

اگر به دنبال آن هستی که خدا گناهانت را ببخشد، فقط به فکر این نباش که تسبیح در دست بگیری و هزار بار «استغفر الله» بگویی!

برخیز و به مردم کمک کن، برای رفع گرفتاری آنها تلاش کن، به مردم محبت کن، تا به این وسیله فرشتگانی که دعایشان مستجاب است برای آمرزش گناهان تو دعا کنند!

عزیزم، اگر حاجت مهمی داری و مدت‌هاست که هر چه دعا می‌کنی به آرزوی خود نمی‌رسی این دستور را عملی کن.

بلند شو و برای رفع مشکل مؤمنی قدم بردار و باور کن در این صورت فرشتگان برای تو دعا می‌کنند تا به حاجتت برسی!

نمی‌خواهد این قدر این در و آن در بزنی!

به خدا قسم با خدمت کردن به افراد مؤمن، می‌توانی به اوج آسمان‌ها برسی، می‌توانی به حاجت خودت برسی، می‌توانی از سیاهی گناهان پاک شوی!

آیا باز هم برایت بگویم؟

آیا خبر داری وقتی برای رفع مشکل مؤمنی قدم برمی‌داری نگاه بیست و پنج هزار فرشته به تو است و در سایهٔ مهربانی آنها راه می‌روی؟

هر قدمی که برمی‌داری خداوند برای تو ثواب کار نیک، می‌نویسد و گناهی از گناهان تو را می‌بخشد!^۹

به راستی آیا تجربه کرده‌ای که در سایهٔ مهربانی بیست و پنج هزار فرشته

بودن چه مزه‌ای دارد؟

کاش چشم دل ما باز بود و خودمان، این همه عظمت را می‌دیدیم که وقتی برای کمک به مردم قدم برمی‌داریم، در عالم بالا چه غوغایی می‌شود! بیست و پنج هزار فرشته مأمور می‌شوند تا بر سر تو سایهٔ مهربانی بگسترانند! به راستی ما چقدر از عرفان واقعی فاصله گرفته‌ایم؟ جوانان ما برای رسیدن به معنویت و کمال به چه راه‌هایی کشیده شده‌اند و سر از ریاضت‌ها درآورده‌اند.

یک نفر نیست به آنها بگوید اگر می‌خواهید به خدا برسید بیایید به مردم خدمت کنید و باور کنید که این گونه به خدا بسیار نزدیک‌تر خواهید شد. دشمنان اسلام می‌دانند که معارف اصیل اسلام می‌تواند دنیا و آخرت ما را آباد کند برای همین ما را به ویژه جوانان ما را به آن سمت سوق می‌دهند که تا سخن از خدا و عرفان می‌شود همه به یاد چله‌نشینی و ذکر و ورد بیفتند و نه به یاد عشق و صمیمیت و خدمت کردن به یکدیگر؛ چرا که اگر جامعهٔ ما بر محور این سه پایه‌گذاری شود سالم‌ترین جامعه خواهد بود و دشمنان ما از همین می‌ترسند که ما عاشق یکدیگر باشیم و همدیگر را دوست بداریم. البته دوست داشتنی که از سر شعور و فهم و با رویکردی عرفانی باشد! دوستان خوبم! وقتی به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه می‌کنم، غصه تمام وجودم را فرامی‌گیرد که چرا ما این قدر از شناخت برنامه‌های امامان خود دور افتاده‌ایم!

اما هنوز هم دیر نیست و ما با کمک هم می‌توانیم آینده‌ای زیبا برای جامعه خود بسازیم که «سپیده بسیار نزدیک است!».

فردایی را با دستان خود می‌سازیم که در آن عشق به مردم مؤمن جزء بهترین عبادت‌ها و راه رسیدن به خدا، خوشحال کردن مردم باشد.

چرا که من و تو به راز خشنودی خدا پی برده‌ایم.

درهای بهشت به رویم گشوده شد

نمی‌دانم نام «مُلْتَزَم» را شنیده‌ای؟

ملتزم، نام قسمتی از کعبه است که دارای فضیلت بسیار زیادی می‌باشد. ملتزم همان قسمتی از کعبه است که هنگام تولد علی علیه السلام شکافته شد و فاطمه بنت اسد (مادر آن حضرت)، وارد کعبه شد.

ملتزم همان جایی است که چون آدم علیه السلام در هنگام طواف خانه خدا به آنجا رسید خداوند به او وحی کرد: «ای آدم هر کس از فرزندان تو در این مکان به گناهان خود اعتراف کند و از من بخواهد که گناهان او را ببخشم، من او را می‌بخشم».

پس یادت باشد هرگاه توفیق پیدا کردی که به زیارت خانه خدا بروی در آن مکان مقدس از گناهان خود استغفار نما.

به هر حال یکی از بهترین مکان‌ها برای توبه و طلب بخشش از خداوند، ملتزم می‌باشد.

اما آدرس دقیق آن را اگر بخواهی، وقتی طواف خانه خدا را از مقابل حجرالاسود آغاز می‌کنی و کعبه را دور می‌زنی از مقابل مقام ابراهیم می‌گذری و بعد از آن وقتی حجر اسماعیل را هم دور زدی، آرام آرام به سوی رکن یمانی می‌روی، حدود یک متر و نیم قبل از رکن یمانی، ملتزم قرار دارد. دعا در این مکان مستجاب است و خداوند حاجت‌های بندگان خود را خیلی سریع می‌دهد.

اکنون که با ملتزم آشنا شدی، بدان وقتی به عشق زیارت خانه خدا به مکه می‌روی و مشغول طواف می‌شوی، خداوند در مقابل این طواف به تو یک هدیه مخصوص می‌دهد.

البته این هدیه را در کنار ملتزم می‌گیری.

آیا می‌دانی هدیه خدا در آن جا چیست؟

آری، وقتی هفت دور گرد کعبه طواف کنی و در دور آخر رو به روی ملتزم بررسی خداوند دستور می‌دهد تا در آن لحظه همه درهای بهشت به سوی تو باز شوند!^{۱۰}

آن جا دیگر اگر یاد و حواست باشد، می‌توانی حاجات بسیار مهم خودت را به خدا بگویی، چرا که دریای رحمت خدا به سوی تو باز شده است! البته می‌دانم که با خود چنین می‌گویی: خوشا به حال آنها که این توفیق را دارند، اما من کجا و زیارت خانه خدا کجا!

دوست من! امام صادق علیه السلام در سخن خود برآورده کردن حاجت مؤمنی را بهتر از ده طواف معرفی می‌نمایند.^{۱۱}

وقتی در سخن امام علیه السلام دقت کنیم به دو نکته برمی‌خوریم:

الف. در هنگام طواف درهای بهشت برای طواف کننده باز می‌شود.
ب. برآورده کردن حاجت مؤمن، ده برابر طواف ارزش دارد.
فکر می‌کنم شما هم به این نتیجه رسیده‌اید که هنگام برآوردن حاجت مؤمن، خداوند ده بار درهای بهشت را برای ما باز می‌کند!
اگر طواف خانه خدا باعث می‌شود تا درهای مهربانی و رحمت خدا به سوی ما گشوده شود، پس حتماً هنگامی که برای رفع مشکل فرد مؤمنی قدمی برمی‌داریم، مهربانی بیشتری از جانب خدا به سوی ما نازل می‌شود.
پس از این که نمی‌توانی به سفر زیارتی خانه خدا بروی غمگین مباش.
برخیز و دلی را شاد کن. باور کن که ده برابر کسانی که گرد خانه دوست می‌گردند، رحمت خدا را به سوی خود جذب کرده‌ای!

خواننده محترم!

باید در این جا با کمال شجاعت بگوییم که اگر دلی را شاد کنی و برای رفع گرفتاری مؤمنی قدم برداری، خداوند نه تنها به اندازه ده حج بلکه به اندازه هزار حج قبول شده به تو پاداش می‌دهد!

خداوند به تو به اندازه هزار حاجی، مهربانی نازل می‌کند!

یعنی تو در شهر خود بوده‌ای، اما نزد خدا برتر از هزار حاجی بوده‌ای!

تو یک حاجی هستی به توان هزار!

حتماً از حرف من تعجب کرده‌ای!

اما این سخن از خود من نیست، این کلام امام صادق علیه السلام است: «برآوردن

حاجت مؤمن، بهتر از هزار حج قبول شده است».^{۱۲}

عزیز من! شاید سؤال کنی، چگونه است یک بار امام صادق علیه السلام برآورده

کردن حاجت مؤمن را با ده حج برابر می‌داند و یک بار با هزار حج؟! اگر مقداری فکر کنی، می‌توانی به جواب پرسش خود برسی!

گاه مؤمنی به شما مراجعه می‌کند و از شما تقاضای کمک می‌کند و شما با یک تلفن مشکل او را حل می‌کنی، این کار چند دقیقه بیشتر وقت نمی‌برد، اما وقتی مشکل مؤمن بسیار بزرگ است و با این همه تو به او قول می‌دهی که کمکش کنی و برای همین شروع به فعالیت و تلاش می‌کنی، شاید لازم باشد به مسافرت بروی و خلاصه اینکه این کار چند روز وقت تو را می‌گیرد، خوب معلوم است خداوند عادل است و طبق عدل خود رفتار می‌کند و برای یک کار ثواب ده حج قرار می‌دهد و برای کار دیگر ثواب هزار حج!

حالا تو کدام را انتخاب می‌کنی، فکر می‌کنم می‌گردی و هر مؤمنی را که مشکل بزرگ‌تری دارد، پیدا می‌کنی و کمر همّت را می‌بندی و مشکل او را حل می‌کنی!

آفرین بر تو! به راستی تو شایسته آن هستی که خداوند، هزار برابر حاجی تو را دوست داشته باشد!

اعتکاف خود را فراموش نکن!

چند سالی است که مراسم اعتکاف در جامعه ما رواج پیدا کرده است و در روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه رجب، مردم گروه گروه به مساجد رفته و معتکف می‌شوند.

برای اعتکاف باید سه روز، روزه بگیری، در مسجد بمانی و مشغول عبادت باشی.

اگر بتوانی در مسجدالحرام و در کنار کعبه به اعتکاف مشغول شوی که ثواب بسیار زیادی دارد.

اما فکر کن، اگر بخواهی در مسجدالحرام معتکف شوی، باید صبر کنی تا خدا توفیق سفر به مکه را به تو بدهد.

اما آیا می‌خواهی کاری را به شما یاد دهم که ثواب اعتکاف در مسجدالحرام را داشته باشد؟!!

البته این نکته را بدان، کاری را که می‌گوییم اگر انجام دهی، ثواب شصت روز اعتکاف در مسجدالحرام را خواهی داشت؟

پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «هر گاه برای برآوردن حاجت مؤمن، گام برمی‌داری، بدان که این گام برداشتن نزد خدا بهتر از این است که دو ماه در مسجدالحرام اعتکاف بنمایی.»^{۱۳}

به راستی که دین ما چه دین کاملی است؟

در کدام مکتب می‌توانی ارزش کمک کردن به مردم را این قدر بالا ببابی!

افسوس و صد افسوس که ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته‌ایم.

چند سال قبل، در مراسم اعتکاف چشمم به یکی از پزشکان افتاد که از بیمارستان مرخصی گرفته بود و به عشق اعتکاف، به مسجد جمکران آمده بود.

به او گفتم که وظیفه تو در حال حاضر، رسیدگی به بیمارانی است که چند ماه است در نوبت می‌باشند تا با دستان باکفایت شما جراحی شوند، اما یکبارہ بدون برنامه‌ریزی قبلی به این جا آمده‌ای و همه جراحی‌های خود را لغو کرده‌ای، چه خبر است که می‌خواهی به خیال خود به خدا برسی!

اما چه کنم که پزشک ما به تازگی به «عرفان» رو کرده بود، می‌گفت که من

باید به خدا برسم و از غیر او جدا شوم!

آخر تا به کی در جامعه ما باید به خاطر فهم غلط دین به بیراهه کشیده

شوند؟

خدا می‌داند بیمارانی که در این مدّت سه روز به خاطر مرخصی این پزشک، عمل جراحی‌شان عقب افتاده بود، چقدر درد و رنج کشیده بودند!

من نمی‌گویم که پزشکان جامعه ما، مرخصی نروند، هر انسانی نیاز به استراحت دارد، سخن من این است که ما عرفان را بد فهمیده‌ایم!

کاش این آقای پزشک می‌دانست با کمک به بیماران خود می‌توانست چندین برابر این اعتکاف در مسجد جمکران، به خدا نزدیک شود!

مگر ما ادّعا نداریم که پیرو اهل بیت علیهم‌السلام هستیم و آنان سرمشق و الگوی ما هستند؟

آیا موافقید داستانی را از زندگی امام حسن علیه‌السلام برای شما نقل کنم:

بسیاری از مردم مدینه خود را برای اعتکاف در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آماده می‌کردند. البتّه عده‌ای هم از اطراف برای انجام مراسم اعتکاف خود را به مدینه رسانده بودند.

در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودم که دیدم امام حسن علیه‌السلام به مسجد آمدند و در گوشه‌ای از مسجد اعتکاف خود را شروع کردند.

من بسیار خوشحال شدم که امسال می‌توانم در این مراسم در کنار امام حسن علیه‌السلام باشم و از فیض حضور آن امام همام استفاده کنم.

برای همین خود را کنار امام رساندم و خدمت آن حضرت عرض سلام و ادب نمودم و با کسب اجازه در جوار ایشان معتکف شدم.

حال و هوای امام علیه‌السلام در موقع دعا و نماز برای من بسیار دلنشین بود و روح

من همواره غرق در عظمتی بود که در کنار ایشان حضور داشتم.
 امام علیه السلام همواره مشغول دعا و راز و نیاز با خدا بودند و برای تک تک
 لحظه‌های خود برنامه داشتند.

آن مرد کیست که سراغ امام حسن علیه السلام را از همه می‌گیرد؟ او چرا این قدر
 نگران و مضطرب است؟

او به کنار امام علیه السلام آمد و گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چند ماه قبل پولی را
 از فردی قرض گرفتم و به او قول دادم که سر موعد پول را به او برگردانم، اما
 چند روز از موعد گذشته است و من نمی‌توانم قرضم را ادا کنم برای همین آن
 فرد تصمیم گرفته است مرا زندان نماید، آیا می‌شود شما بیایید با او سخن
 بگویند تا او به من چند روزی مهلت دهد تا بتوانم آن پول را فراهم نمایم.
 امام با شنیدن سخن آن مرد از جا برخاست و به سوی در مسجد حرکت
 کرد.

چون شخص معتکف جز برای انجام کارهای ضروری نباید از مسجد خارج
 شود و این کار هم کار چندان ضروری نبود برای همین خیال کردم که امام علیه السلام
 فراموش کرده است که در حال اعتکاف است، پس به سوی ایشان رفتم و
 گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا شما فراموش کرده‌اید که در حال اعتکاف
 هستید؟

امام علیه السلام نگاهی به من کرد و فرمودند: نه فراموش نکرده‌ام، اما من از پدرم
 شنیدم که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که هر کس برای رفع مشکل برادر

دینی خود قدم بردارد مثل این است که خدا رانهُ، هزار سال عبادت کرده باشد، آن هم عبادتی که شب‌ها تا به صبح در حال نماز و روزها روزه‌دار باشد.^{۱۴} بعد امام علیه السلام با سرعت از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد تا مشکل آن بنده خدا را برطرف کند.

من در مسجد ماندم و فکر کردم که در این اعتکاف سه روز، روزه می‌گیرم و نماز می‌خوانم اما اگر یک حاجت برادر مؤمن را ادا می‌کردم به اندازه هزار سال عبادت نزد خدا ثواب داشتم.

بایک حساب سرانگشتی به این نتیجه رسیدم که اگر مشکلی از برادر مؤمن خود برطرف می‌کردم به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله ثواب من ۱۱۸ هزار برابر بیشتر از سه روز اعتکاف بود.*

*. ۱۰۰۰ سال در عدد روزهای سال قمری (۳۵۵) ضرب می‌کنیم عدد ۳۵۵۰۰۰ به دست می‌آید که عدد روزهای هزار سال است و چون اعتکاف از ۳ روز تشکیل می‌شود این عدد را تقسیم به ۳ می‌کنیم عدد ۱۱۸۰۰۰ به دست می‌آید.

مونس تنهایی من آمد

همهٔ دوستان و آشنایان گرد من جمع شده‌اند و برای من گریه می‌کنند!
جنازهٔ مرا برای غسل و کفن می‌برند و بعد از آن مرا داخل تابوتی می‌گذارند
و تشییع جنازه شروع می‌شود.

یکی فریاد می‌زند بلند بگو: «لا اله الا الله».

همه با هم این ذکر را می‌گویند و آرام آرام مرا به سوی قبر می‌برند.

از شما چه پنهان ترس عجیبی تمام وجودم را فرا گرفته است!

آخر چگونه دلشان می‌آید که مرا داخل این قبر تنگ و تاریک قرار دهند و

بر روی من خاک بریزند!

هر چه التماس می‌کنم، کسی صدای مرا نمی‌شنود!

در نزدیکی‌های قبر، سه بار تابوت مرا به زمین می‌گذارند و بعد بلند می‌کنند

و کنار قبر می‌گذارند.

اکنون صدایی به گوشم می‌خورد و بر وحشتم افزوده می‌شود، گویا فقط من

این صدا را می‌شنوم و کسی دیگر این صدا را نمی‌شنود!
این صدا صدای قبر من است که فریاد می‌زند: «من خانه تاریکی‌ام، من
خانه وحشتم».^{۱۵}

یک نفر وارد قبر می‌شود و جنازه مرا می‌گیرد و داخل قبر می‌گذارد!
بعد از لحظاتی سنگ‌های لحد را روی من می‌چینند!
وقتی آخرین سنگ را می‌گذارند، قبر من تاریک تاریک می‌شود!
خدایا من در این تاریکی چه کنم؟ صدای ریختن خاک را بر روی قبرم
می‌شنوم.

بعد از لحظاتی سر و صداها تمام می‌شود و هر کسی به خانه خود می‌رود،
حتی صمیمی‌ترین دوستانم مرا در دل خاک، تنهای تنها رها می‌کنند و
می‌روند!

در این میان در سمت راست قبرم دری از نور گشوده می‌شود!
یک جوان زیبارو، وارد قبرم می‌شود و به من سلام می‌کند.
تا نگاهم به این جوان می‌خورد، غم و غصه‌ها از دلم می‌رود!
او در حالی که لبخند به لب دارد به من سلام می‌کند.
نمی‌دانم در این سلام چه بود که چنین در دل من اثر کرد و مرا آرام نمود،
آری نفس او نفس خدایی بود که این چنین باعث آرامش قلب من شد.
دوست من! آیا شما این جوان را می‌شناسید؟ خوب است که از خود او سوال
کنم: تو کیستی که با مهربانی با من برخورد کردی؟

آن جوان زیبا، رو به من می‌کند و می‌گوید: «یادت هست در دنیا، برادران
مؤمن خود را شاد نمودی! من همان شادمانی‌ای هستم که در دل آن مؤمنان،

ایجاد کردی! من آمده‌ام تا در این لحظه تنهایی و غربت مونس تو باشم. آمده‌ام تا در موقع سؤال و جواب نکیر و منکر، تو را یاری کنم تا تو بتوانی به خوبی به سؤال‌های آنها جواب بدهی. آن موقعی که سر از قبر برداری و وارد صحرای قیامت شوی همه جا همراه تو خواهیم بود و تو را یاری خواهیم کرد تا آنجا که از پل صراط بگذری و وارد بهشت شوی».

این جا بود که من خدا را شکر کردم و با خیال راحت منتظر آمدن نکیر و منکر شدم و دیگر هیچ ترسی نداشتم، چرا که این جوان زیبا، در کنار من مایه قوت قلبم بود.

دوست من! این داستانی که برای شما نقل کردم برگرفته از حدیث امام صادق علیه السلام می‌باشد.^{۱۶}

بیا تا زنده هستیم و فرصت داریم به کمک دوستان مؤمن خود بشتابیم؛ مشکل آنها را برطرف ساخته، سعی کنیم تا شادمانی را به آنان هدیه کنیم، باشد که در داخل قبر، همان جوان زیبا، شادی و آرامش را به ما ارزانی بدارد.

ای آتش او را مسوزان

در زمان‌های قدیم در همسایگی خانهٔ انسان مؤمنی، یک نفر کافر زندگی می‌کرد.

این شخص مؤمن بارها و بارها با همسایهٔ خود در مورد ایمان به خدا سخن می‌گفت و تلاش می‌کرد تا اسباب نجات او را فراهم سازد.

اما همسایهٔ کافر به هیچ وجه زیر بار این حرف‌ها نمی‌رفت و حاضر نبود، بندگی خدا را قبول نماید.

نکتهٔ مهم این بود که همسایهٔ کافر با این که خدا را قبول نداشت اما نسبت به همسایهٔ مؤمن خود نیکی می‌کرد و تا آنجا که می‌توانست در امور زندگی به او کمک می‌کرد.

این جریان گذشت تا این که همسایه کافر از دنیا رفت. در این هنگام خداوند دستور داد تا در وسط جهنم خانه‌ای از خشت بنا کنند به گونه‌ای که این خشت‌ها مانع ورود حرارت و آتش جهنم به این خانه شود. مأموران جهنم

مشغول ساختن این خانه شدند اما در تعجب بودند که خدا این خانه را برای چه می‌خواهد.

وقتی خانه آماده شد؛ خداوند دستور داد تا آن شخص کافر را داخل آن خانه جای دهند. آن شخص کافر در جهنم بود اما آتش جهنم او را آزار نمی‌داد و هر روز هم مأموران جهنم برای او آب و غذا می‌آوردند.

آن شخص کافر با چشم خود می‌دید که افراد دیگری که مثل او کافر بودند در جهنم عذاب می‌شوند اما او در این خانه مورد احترام قرار می‌گیرد و برای او آب و غذا هم می‌آورند.

برای همین یک روز از مأموران جهنم در مورد راز این کار خداوند، سؤال کرد.

در جواب این گونه شنید: «این آسایشی که در جهنم، خداوند به تو داده است، به خاطر این است که در دنیا به همسایه مؤمن خود کمک می‌کردی و به او نیکی می‌نمودی.»^{۱۷}

خداوند متعال آن قدر از خدمت نمودن به مؤمن خوشحال می‌شود و آن قدر این کار را دوست دارد که حتی اگر شخص کافری به مؤمنی خدمت کند، پاداش او را می‌دهد.

بهشت مخصوص اهل ایمان است، برای همین خداوند آن کافر را در جهنم جای داد اما او را از عذاب جهنم نجات داد به خاطر این که دل مؤمنی را در این دنیا شاد کرده و به او نیکی نموده بود.

شرکت بیمه شادمانی

زندگی امروز ما آمیخته با انواع حوادث خطرناک می‌باشد.
هر روز خبر تصادف‌هایی را می‌شنویم که جان عده‌ای از هموطنان را
می‌گیرد.

به هر حال رانندگی خطرات خاص خود را دارد و ما هم ناگزیر از آن
می‌باشیم. از طرف دیگر بیماری‌های عجیب و غریب هم به سراغ ما یا
خانواده ما می‌آید.

برای همین باید فکری کنیم تا خود و خانواده خود را در مقابل خطرات و
بیماری‌ها بیمه کنیم.

آیا شما بیمه‌ای را می‌شناسید که شما را در مقابل حوادث مختلف بیمه کند!

آیا بیمه‌ها می‌توانند از وقوع حوادث جلوگیری کنند؟

اگر موافق باشید من بیمه‌ای را به شما معرفی می‌کنم که می‌تواند شما را در

مقابل بروز حوادث مختلف بیمه کند.

البته خوب است ابتدا بدانیم این شرکت بیمه را خداوند راه‌اندازی کرده و همهٔ بندگان خود را به سرمایه‌گذاری در این شرکت دعوت نموده است. می‌دانی نام این بیمه چیست؟ «شرکت بیمه شادمانی».

البته شما می‌دانید که هر شرکت بیمه‌ای نیاز به یک نفر مدیر عامل دارد که کارهای اجرایی آن را انجام دهد.

خوب است بدانید که مدیر عامل این شرکت حضرت علی علیه السلام می‌باشد. آیا اکنون آماده هستید تا قرارداد را امضا کنید؟

بیمه‌گر: خدا

بیمه‌گزار: انسان

تعهدات بیمه‌گر: نجات از بلاها

تعهدات بیمه‌گزار: شاد کردن دل‌ها.

اکنون موقع آن است که سخن مدیر عامل این شرکت را بشنوید:

ای کمیل! از طرف من به مردم بگو تا به دیگران کمک کنند.

اگر تو با کمک کردن، شادی را به دل بندگان مؤمن بنشانی، خداوند از این

شادی دل‌ها، سپری برای تو خلق می‌کند تا بلا را از تو دور کند.^{۱۸}

آری، کمک کردن به مردم مؤمن باعث می‌شود که انواع بلاها از شما و خانوادهٔ شما دور شود!

از امروز دیگر تصمیم بگیر در این شرکت بیمهٔ شادمانی سرمایه‌گذاری کنی. با این کار می‌توانی بلاهایی را از خود دور کنی که اگر خدای ناکرده به سراغ تو بیایند، باید همهٔ دارایی و ثروت خود را خرج کنی!

وقتی تو یک گوسفند را برای تأمین غذای فقرا ذبح می‌کنی و گوشت آن را

بین فقرا تقسیم می‌کنی در واقع دویست هزار تومان خرج نموده‌ای اما با این کار بیمه‌گر، تصادفی را از تو دور می‌کند که چه بسا هستی تو را از تو می‌گیرد! پس هر چه می‌توانی در این شرکت سرمایه‌گذاری کن چرا که از شما چه پنهان، این تنها شرکتی است که به دنبال منافع شخصی خود نیست، بلکه صدها برابر به شما سود می‌دهد!

چه وقت به خدا نزدیک تر می شوی؟

آیا تا به حال فکر کرده‌ای که چه موقع به خدا خیلی نزدیک شده‌ای؟
اگر به سخنان اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه نماییم متوجه می‌شویم که در دو موقع
ما می‌توانیم به خدا بسیار نزدیک شویم:

الف) موقعی که به سجده می‌رویم و در سجده با خدای خود راز و نیاز
می‌کنیم و اشک از چشمان ما جاری باشد.^{۱۹}

ب) موقعی که با کمک کردن به مردم و مهربانی نمودن با آنها، شادی را به
قلب آنها هدیه می‌کنیم.^{۲۰}

به راستی که ما چه دین کاملی داریم، و چقدر این آیین منظم و دقیق است،
هم به گریه و اشک اهمیت می‌دهد و هم به شادی و شادمانی!

متأسفانه ما بیشتر به جنبه‌های اشک و گریه توجه کرده‌ایم و همواره تلاش
کرده‌ایم خدا را در میان سجده و اشک بیابیم؛ اما جور دیگر هم می‌توان خدا را
یافت!

می‌توانیم در میان شادمانی و سروری که به دیگران ارزانی می‌داریم، خدا را بیابیم.

آیا تا به حال دقت کرده‌ای که وقتی به برادر مؤمن خود کمکی می‌کنی و قلب او را خوشحال می‌نمایی، آن وقت چقدر در آسمان معنویت اوج می‌گیری! آری، آن وقت است که تو در آغوش مهربانی خدا هستی و خودت خبر نداری!

در آن موقع دعایت مستجاب است، قدر خودت را بدان و به آرزوهای بلند خویش اندیشه کن.

به خود خداوند قسم که راه رسیدن به او بسیار آسان است. در راه هم‌آغوشی دل‌ها، گام بردار و تلاش کن که برای جامعه خود فردی مثبت باشی و هم و غم تو رفع گرفتاری مردمی باشد که در کنار آنها زندگی می‌کنی.

بیا و خدا را میان شادی دل‌ها جستجو کن!

برای روز قیامت خویش چه کرده‌ای؟

روز قیامت در پیش است، و چه روزی است آن روز!
تشنگی بر همه غلبه پیدا می‌کند، همه جا تاریک است و صدای ناله و ضجه
از هر طرف به گوش می‌خورد.
آسمان شکاف برداشته و کوه‌ها متلاشی شده‌اند.
آتش جهنم زبانه می‌کشد و همه در هراسند که نتیجه کار آنها چه خواهد
شد.

حسابرسی شروع می‌شود و نام هرکس را که می‌خوانند به اعمال و کردارش
رسیدگی می‌کنند.

پلِ صراط در پیش رو است و همه باید از روی آن عبور کنند!
پای گروهی از مردم روی پلِ صراط می‌لغزد و در آتش جهنم می‌افتند، آنها
کسانی هستند که در دنیا همواره گرد گناه می‌چرخیدند.
آری، امروز، روز اضطراب است؛ روز نگرانی است!

خواننده محترم!

برای اضطرابِ روز قیامت چه کار می‌توانیم بکنیم؟

خیلی دوست دارم که قسمتی از سخن امام صادق علیه السلام را برایت بگویم:

اگر در این دنیا برای رفع اضطراب و نگرانی برادر مؤمن خویش تلاش کنی و او را برای رفع مشکلش کمک نمایی، خداوند برای تو هفتاد و دو رحمت قرار می‌دهد.

یکی از این مهربانی‌ها را در این دنیا به تو می‌دهد و زندگی تو با آن رونق می‌گیرد.

و هفتاد و یک رحمت را برای روز قیامت تو قرار می‌دهد تا هرگاه دچار وحشت و اضطراب شدی با آن مهربانی‌های خدا آرام شوی.^{۲۱}

آری، اگر مؤمنی را دیدی که به خاطر گرفتاری نگران است و آرامش از او سلب شده است، فرصت را غنیمت شمار و برای رفع مشکل او تلاش کن و بدان که خداوند به خاطر این کار، در روز قیامت نگرانیت را برطرف خواهد نمود و آرامش را به تو ارزانی خواهد داشت.^{۲۲}

چرا در خانه‌ات را بستی!

نمی‌دانم نام مرا شنیده‌اید یا نه؟

نام من، «اسحاق بن عمّار» است و یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌باشم. در شهر کوفه زندگی می‌کردم و مردم مرا به عنوان یکی از ثروتمندان شیعه می‌شناختند. برای همین، افراد فقیر (که معمولاً شیعه بودند) به منزل من می‌آمدند و من هم به آنها کمک می‌کردم.

کم‌کم مراجعات مردم به خانه من زیاد شد و منزل من حسابی شلوغ گردید. رفت و آمد مردم به خانه من، برای حکومت وقت، خوشایند نبود زیرا هر گونه فعالیت شیعیان، تحت کنترل بود و از رفت و آمد زیاد به خانه شیعیان سرشناس، وحشت داشتند.

برای همین بود که من در خانه خود را بستم و دیگر کسی را به خانه‌ام راه ندادم.

این جریان گذشت تا موقع حج فرار رسید و من برای انجام مراسم باشکوه

حج، به سوی سرزمین حجاز حرکت کردم.

چون به مدینه رسیدم، تصمیم گرفتم به دیدار امام صادق علیه السلام شرفیاب شوم. برای همین به سوی خانه آن حضرت حرکت کرده و وارد خانه شدم و خدمت امام علیه السلام سلام کردم.

امام صادق علیه السلام سلام مرا با سردی جواب دادند، مثل اینکه از من ناراحت بودند.

من از رفتار امام خویش متعجب شدم و به آن حضرت عرضه داشتم: ای آقای من، چه چیز باعث شده است که شما از من ناراحت باشید؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ من فرمود: چرا در خانه خود را به روی شیعیان من بستنی و آنها را به خانهات راه ندادی؟

من عرضه داشتم: فدایت شوم، من از مشهور شدن، هراس داشتم و می ترسیدم که گرفتار مأموران حکومتی شوم.

امام فرمودند: ای اسحاق، تا آنجا که می توانی به دوستان و شیعیان من نیکی نما! هرگاه مؤمنی به برادر مؤمن خود نیکی کند و او را یاری نماید، با این کار خود، قلب شیطان را پر از غم و اندوه می کند.^{۲۳}

به هر حال امام صادق علیه السلام آن قدر در عظمت و مقام مؤمن برای من سخن گفت که من از کرده خود پشیمان شدم.

من تصمیم گرفتم وقتی به کوفه بازگشتم در خانه خود را به روی همه شیعیان باز بگذارم.

برادران خوب مرا می‌شناسی؟

اسم من مُفضَّل است و از یاران نزدیک امام صادق علیه السلام می‌باشم.
یک روز امام صادق علیه السلام مرا صدا زد و به من فرمود: ای مفضل! خوب به سخنانی که می‌گویم دقت کن و آنها را برای برادران خوبم بازگو کن.
من به امام علیه السلام رو کردم و گفتم: برادران خوب شما چه افرادی هستند؟
امام علیه السلام در پاسخ فرمود: کسانی که اشتیاق کمک کردن به مردم را دارند!
برای من عجیب بود، امام علیه السلام از افرادی که به دیگران کمک می‌کنند، به عنوان برادران خوب خود یاد می‌کند.
امام علیه السلام بعد از آن فرمودند: هر کس در این دنیا یک حاجت برادر مؤمن خود را برآورده کند خداوند در روز قیامت صد هزار حاجت او را برآورده می‌کند.

. عن أبي عبد الله عليه السلام: من قضى لأخيه المؤمن حاجة قضى الله له يوم القيامة مائة ألف حاجة.

الكافي ج ٢ ص ١٩٣، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٥٧.

این سخن امام علیه السلام، یک پیام بسیار مهم بود، به طوری که من آن را برای همهٔ دوستان خود نقل کردم. هرگاه خودم نیز کاری داشتیم که باید توسط دیگران انجام می‌شد به آنها می‌گفتم: آیا دوست ندارید از برادران خوب امام صادق علیه السلام باشید؟

دوست من! ما می‌توانیم با کمک کردن به دیگران از برادران خوب امام زمان علیه السلام بشویم، چرا که ما اعتقاد داریم اهل بیت علیهم السلام همه یک نور هستند و کلام امام صادق علیه السلام، کلام امام زمان علیه السلام است.

اما ما باید به این نکتهٔ مهم توجه کنیم و آن این است که برای رسیدن به مقام برادری با امام زمان علیه السلام باید دقت کنیم که وقتی به دیگران کمک می‌کنیم، حتماً این کار را با عشق و اشتیاق انجام دهیم.

اگر به دیگران کمک کنیم ولی شور و شوق لازم را نداشته باشیم به این مقام دست نمی‌یابیم. اگر در حدیث بالا دقت کنیم، متوجه می‌شویم که بر روی اشتیاق در کمک کردن به دیگران تأکید شده است.

پس با یکدیگر عهد ببندیم چون کار خیری برای فردی انجام می‌دهیم حتماً با چهره‌ای گشاده و رویی باز این کار را انجام دهیم به گونه‌ای که شور و اشتیاق انجام آن کار از ظاهر ما معلوم باشد زیرا فقط در این صورت است که شایستهٔ مقام برادری با امام زمان علیه السلام را خواهیم داشت.

خدا به فکر حاجت تو است

وحید از دوستان بسیار نزدیک من بود. یک روز با من تماس گرفت و گفت: می‌خواهم شما را ببینم و در مورد موضوعی با شما سخن بگویم. قرار شد که عصر به منزل من بیاید تا هم دیداری تازه کنیم هم با یکدیگر گفتگو کنیم.

وحید سر ساعت مقرر به منزل آمد و بعد از احوال‌پرسی سر صحبت را این گونه باز کرد: نمی‌دانم چرا خداوند اصلاً گوش به حرف من نمی‌دهد؟! هر چه دعا می‌کنم، هر چه با او تماس می‌گیرم، اصلاً جواب مرا نمی‌دهد! مدت شش ماه است که حاجتی دارم و مداوم از او می‌خواهم که حاجت مرا روا کند اما گویی که او با من قهر است! به هر دری زده‌ام و هر جا بگویی رفته‌ام، فایده‌ای نداشته است! این حاجت من آن قدر مهم است که فقط به دست خود او برآورده می‌شود ولی حالا دیگر دارم ناامید می‌شوم، یک فکری به حال من بکنید.

من وحید را می‌شناختم و معلوم بود که دیگر کارد به استخوانش رسیده که این طوری حرف می‌زند.

من سکوت کرده، به فکر فرو رفتم و پیش خودم گفتم: حالا من در جواب این دوست خود چه بگویم؟

راستش را بخواهید در این جور مواقع از خودش مدد می‌طلبم تا کمکم کند که بتوانم گره‌ای از بندگانش باز کنم.

یک دفعه مطلبی به ذهنم خطور کرد و برای همین از وحید سؤال کردم: آیا در این مدت شش ماه تلاش کرده‌ای مشکل انسان گرفتاری را حل نمایی؟
وحید نگاهی به من کرد و گفت: چه حرفها می‌زنی! این شرایطی که برای من پیش آمده است، خواب را از من گرفته است، بیچاره‌ام کرده است! در این شش ماه دیگر اصلاً فرصتی برایم نمانده است که به زن و بچه خودم فکر کنم، حالا تو به من می‌گویی به فکر مشکل مردم باشم.

من در جواب گفتم: کافی است، فهمیدم که چه کار باید بکنیم.

او خیلی خوشحال شد و از من خواست تا راه حل را به او بگویم. و من در پاسخ او گفتم: ببین، تو شش ماه خودت به دنبال حل مشکل بودی، بیا کاری کن که از امروز خدا خودش به دنبال حل مشکل تو باشد.

وحید با تعجب به حرف‌های من گوش می‌کرد و من ادامه دادم: تو تصمیم بگیر از امروز به بعد اصلاً به فکر مشکل خودت نباشی، بلکه یک نفر مؤمنی که گرفتار مشکلی شده است را پیدا کن و جهت رفع مشکل او تلاش نما و سعی کن تا مشکل او را برطرف نمایی، باور کن که خداوند وقتی می‌بیند که تو به فکر رفع مشکل مؤمنی هستی، خودش به فکر رفع مشکل تو می‌افتد.

این کلام امام صادق علیه السلام است: «هر کس در راه برآوردن حاجت مؤمنی باشد، خداوند هم در راه برآوردن حاجت او خواهد بود». ^{۲۴}

وحید عزیز! تو آن قدر در فکر رفع مشکل خود فرو رفته‌ای که از اطرافیان خود غافل شده‌ای، چه بسا نزدیک‌ترین فامیل و همسایه تو مشکلی داشته‌اند و تو وظیفه داشتی به آنها کمک کنی ولی آنها را فراموش کرده‌ای و برای همین خدا هم حاجت تو را فراموش کرده است!

خلاصه آنکه وحید آن روز از خانه ما رفت ولی بعد از ده روز به خانه ما آمد ولی این دفعه بسیار خوشحال بود و از رفع مشکل خویش خبر می‌داد و می‌گفت چگونه در زندگی او معجزه‌ای رخ داد و همه چیز حل و فصل شد و همه این‌ها را به خاطر آن می‌دانست که برای رفع مشکل یکی از فامیل خود اقدام کرده بود.

نعمت‌های خدا را قدر بدان

خداوند به ما نعمت‌های بسیار زیادی داده است و ما وظیفه داریم که در مقابل این همه مهربانی خدا، شکر او را بجای آوریم.

اما نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که بعضی از انسان‌ها نعمت‌های خداوند را در ثروت و پول دنیا خلاصه می‌کنند و با این نوع نگاه، بسیاری از نعمت‌هایی که خدا به آنها داده است را فراموش می‌کنند و شکر آن را بجا نمی‌آورند.

برای مثال همین نعمت سلامتی، چه نعمت گهرباری است ولی انسان تا بیمار نشده قدر آن را نمی‌داند و چه بسا شکر آن را هم نمی‌کند.

اگر انسان همه دنیا را داشته باشد اما بدن او در سلامت نباشد، نمی‌تواند از ثروت و دارایی خود بهره ببرد.

چرا ما عادت کرده‌ایم که همواره به نداشته‌هایمان اندیشه کنیم؟

ما باید سعی کنیم به آنچه خداوند به ما داده است فکر کنیم و شکر آن را

بجا آوریم که در این صورت توفیق الهی یارمان می‌شود و مشمول لطف و مهربانی خداوند قرار می‌گیریم.

البته این که شما به یاد نعمت‌های خدا بیفتید یک اثر مهم دیگر هم دارد و آن این که محبت به خداوند متعال در دل شما جوانه می‌زند و با استمرار این کار فکری، این جوانه تبدیل به درختی پر بار می‌شود و هر لحظه میوه معاشقه با خدا بر این درخت به ثمر می‌نشیند.

اکنون می‌خواهم شما را با یکی از نعمت‌های خوب خدا که به ما عنایت کرده است، آشنا سازم:

وقتی کسی برای درخواست کمک به شما مراجعه می‌کند، چه احساسی دارید؟ آیا این را برای خود درد سری می‌دانید؟ آیا دوست دارید سخن امام حسین علیه السلام را در این باره بشنوید؟

آن حضرت در این باره می‌فرماید: «همانا مراجعه مردم به شما یکی از نعمت‌هایی است که خداوند به شما داده است».^{۲۵}

به راستی چه نعمتی از این بالاتر که زمینه‌ای برای شما فراهم شود که کمکی به مؤمنی بنمایید و در مقابل، خداوند برای شما ثواب هزار حج بنویسد و باعث رشد و کمال معنوی شما بشود و به خداوند متعال نزدیک شوید. انصاف بده که در این دنیا چه چیزی به اندازه نزدیکی به خدا می‌تواند ارزش داشته باشد؟

وقتی حاجت مؤمنی را برآورده می‌کنی خداوند متعال بیش از همه لحظه‌ها نزدیک می‌شوی و آن موقع است که خدا تو را خیلی دوست دارد و به تو افتخار می‌کند.

اگر این‌ها نعمت نیست، پس نعمت چیست؟

مبادا وقتی کسی به تو مراجعه کرد و از تو کمکی طلبید، اخم کنی که خدا این اخم تو را می‌بیند، تو با این کار کفران نعمت کرده‌ای، خدا یکی از بهترین و بزرگترین نعمت‌های خویش را برای تو فرستاد اما تو آن را قبول نکردی و کفران نعمت کردی و برای همین می‌بینی که برکت زندگیت رفت! اما اگر از این نعمت استقبال کردی و با روی باز به دیگران کمک کردی در واقع شکر این نعمت را بجا آوردی و اینجا است که برکت و رحمت خدا به زندگیت نازل می‌شود.

آداب کمک کردن به مردم

همه ما نماز می‌خوانیم ولی قبل از اینکه وارد نماز شویم، وضو می‌گیریم و اگر بتوانیم عطر می‌زنیم و سر و وضع خود را مرتب می‌کنیم، چرا که ما می‌خواهیم با خدا سخن بگوییم.

آری، چطور وقتی می‌خواهیم به دیدار شخص مهمی برویم، بهترین لباس‌های خود را به تن کرده، بهترین عطرها را نیز استفاده می‌کنیم، همین طور موقع نماز هم خوب است همین کارها را انجام دهیم زیرا این‌ها آداب نماز می‌باشد.

به هر حال اگر نماز را با آداب مخصوص آن انجام دهیم، باعث می‌شود بهره بیشتری از نماز خود ببریم.

اکنون که موضوع سخن ما در مورد کمک کردن به دیگران می‌باشد بسیار مناسب است در مورد آداب کمک کردن به دیگران مقداری با یکدیگر گفتگو کنیم.

به نظر شما هنگام کمک کردن به دیگران چه نکاتی را باید رعایت کنیم؟
من می‌خواهم در این مورد نظر حضرت علی علیه السلام را برای شما بیان کنم:
آن حضرت فرمودند:

اگر می‌خواهید کمکی که به دیگران می‌کنید، بدون عیب و نقص
باشد باید این سه کار را انجام بدهید:

۱. کار خود را کوچک بشمارید تا در نزد مردم بزرگ جلوه کند.
۲. آن را از دیگران مخفی و پوشیده بدارید به صورت کامل انجام
دهید تا خدا آن را برای شما آشکار کند.
۳. در انجام آن عجله نمایید تا برای مردم دلنشین باشد.^{۲۶}

دوست من! وقتی کاری را برای دیگران انجام می‌دهی، نباید آن را بزرگ جلوه
دهی و دائم به رخ او بکشی چون با این کار در واقع بر او منت می‌گذاری و اجر
و ثواب خود را از بین می‌بری.

اگر تو این کار خیر را به خاطر خودنمایی انجام ندادی، در واقع با خدا معامله
کرده‌ای و برای همین نباید منتظر باشی تا مردم از تو تشکر کنند، اگر صبر
کنی، خدا از تو تشکر می‌کند، آن هم به گونه‌ای که باور نکنی و مات و مبهوت
بمانی!

هر گاه کسی خواست از تو به خاطر کاری که کردی تشکر کند، به او بگو من کار
مهمی انجام ندادم و به این وسیله کار خود را کوچک بشمار و مطمئن باش این
طوری آن کار خوب تو در نظر مردم بسیار بزرگ جلوه خواهد کرد.

همچنین سعی کن کاری را که برای مردم انجام می‌دهی به بهترین صورت
انجام دهی و در انجام آن کار هم عجله کنی.

دوست من!

بیا تا با هم تصمیم بگیریم اگر می‌خواهیم برای فقرا لباس تهیه کنیم دیگر لباس‌های ارزان قیمت برای آنها نخریم بلکه بهترین لباس‌ها را تهیه کنیم و به آنها هدیه بدهیم.

آری، ما باید تلاش کنیم تا اگر کار خیری می‌خواهیم انجام بدهیم بهترین‌ها را برای این کار در نظر بگیریم و در انجام آن کار هم عجله نماییم.

یازده نکته برای شما

در این فصل به ذکر نکات مهم دیگری در مورد کمک کردن به دیگران می‌پردازم و امیدوارم که برای شما مفید واقع شود:

۱. اگر فردی به شما مراجعه کرد و از شما کمک خواست و شما قدرت آن را نداشتید که او را کمک کنید و واقعاً به هیچ وجه ممکن نبود قدمی برای او بردارید، پس در قلب خویش آرزو کنید که ای کاش می‌توانستید کاری برای او بکنید.

خداوند متعال این خواسته قلبی شما را می‌بیند که دوست داشتید برای برادر مؤمن خود کاری انجام دهید و به خاطر همین آرزوی قلبی، در روز قیامت رحمت خود را بر شما نازل می‌کند.^{۲۷}

۲. دقت نمایید که منظور از کمک کردن به مردم فقط کمک‌های مادی نیست، چه بسا افرادی در جامعه هستند که نیاز به کمک‌های روحی دارند. حتماً برایتان پیش آمده است که کسی نزد شما بیاید و در شرایط روحی

بدی باشد و شما با او به گفتگو پرداخته، با روی خوش از او استقبال کرده باشید و گاهی با گفتن حکایاتی شیرین، لبخندی به لب‌های او نشانده باشید. بدانید بعضی مواقع با یک لبخند شیرین، بهترین کمک را به دیگران می‌کنید.

باور کنید که همان کلامی که بر زبان شما جاری می‌شود و باعث شادمانی مؤمنی می‌گردد، دریایی از رحمت خدا را به سوی شما جذب می‌کند و شما را در سایهٔ مهربانی خدا قرار می‌دهد.^{۲۸}

۳. چقدر خوب است سعی کنی در این دو سه روز زندگی دنیا برای خود رسالتی قرار دهی و آن رسالت این باشد که همواره تلاش کنی تا شادی و سرور را تقدیم دوستان خدا بنمایی.

هر کجا که دوستان خدا را یافتی با سخن خویش، با فکر خویش، با ثروت خویش باعث شادمانی آنها بشوی!

در عوض روز قیامت که می‌شود خداوند متعال دستور می‌دهد تا تو را این گونه ندا دهند: «هر آرزویی که داری بگو تا خداوند برآورده کند، چرا که تو در دنیا دل دوستان خدا را شاد می‌نمودی».^{۲۹}

۴. بهشت هشت در دارد، یک در مخصوص پیامبران الهی می‌باشد، یک در هم مخصوص شهدا و بندگان صالح خدا می‌باشد.^{۳۰}

اما یک در دیگر هست که مخصوص افرادی است که در دنیا کار خیر انجام داده‌اند.

این در را به «در نیکوکاری» نام نهاده‌اند!

فقط کسانی می‌توانند از این در وارد بهشت شوند که در دنیا جهت رفع

گرفتاری مردم تلاش کرده باشند و همواره به فکر مردم بوده، با کمک کردن به آنها اسباب خوشحالی آنها را فراهم کرده باشند.^{۳۱}

برای همین امام صادق علیه السلام به شیعیان خود دستور می‌دهد تا با یکدیگر مهربان باشند و در کارهای خیر به یاری یکدیگر بشتابند تا بتوانند از این در وارد بهشت شوند.

۵. گاه پیش می‌آید که ما برای کمک به فردی اقدام می‌کنیم و نهایت سعی و تلاش خود را انجام می‌دهیم ولی همهٔ این تلاش‌ها بی‌نتیجه می‌ماند و مشکل آن بندهٔ خدایی که به ما مراجعه کرده بود حل نمی‌شود، حال سؤال این است که آیا خداوند آن ثواب‌هایی که برای کمک کردن به دیگران در نظر گرفته است (مثل ثواب ده حج) را به ما می‌دهد؟

امام صادق علیه السلام در سخن خود، وعده داده است که خداوند تمام آن ثواب‌ها را به ما می‌دهد، حتی در صورتی که مشکل فرد مراجعه‌کننده حل نشود، زیرا خداوند به سعی و تلاش پاداش می‌دهد و به نتیجهٔ تلاش ما کار ندارد، مهم این است که ما برای کمک به دیگران اقدامی کرده باشیم.^{۳۲}

۶. هرگاه مؤمنی به سراغ شما آمد و از شما تقاضای کمک کرد، بدانید که در واقع رحمت خدا به سوی شما رو کرده است و اگر به آن مؤمن کمک کنید، در واقع آن رحمت خدا را قبول کرده‌اید و اگر خدای ناکرده تقاضای آن مؤمن را (با توانایی انجام دادن آن) رد کردید در واقع رحمت خداوند را از خود دور کرده‌اید!^{۳۳}

۷. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که بهترین اعمال نزد خدا چه می‌باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود: «بهترین اعمال نزد خدا، تلاش برای شاد نمودن

دل مردم مسلمان است».

سپس از آن حضرت سؤال کردند که چگونه دل مسلمانی را شاد کنیم؟
 آن حضرت فرمودند: «اگر گرسنه است، او را سیر نمایند؛ اگر غم و غصه به دل
 دارد، غم و غصه‌اش را برطرف کنید؛ اگر قرض دارد، قرض او را ادا کنید».^{۳۴}
 چه زیبا پیامبر ﷺ به نیازهای جسمی و روحی هر فرد اشاره کرده‌اند پس
 باور کنیم که رفع این نیازها از دیگران که منجر به شادی دل آنها می‌شود،
 بهترین کاری است که خدا از ما می‌خواهد.

۸. معمولاً تا کلمه صدقه را می‌شنویم، فوراً به یاد صندوق صدقات
 می‌افتیم که در منزل خیلی از ما موجود می‌باشد و ما سعی می‌کنیم پولی را به
 عنوان صدقه داخل آن بیندازیم.

اما من در اینجا می‌خواهم شما را با صدقه دیگری آشنا کنم که کمتر به آن
 توجه کرده‌اید.

اسلام همان طور که کمک به فقرا را به عنوان صدقه مورد تأکید قرار
 می‌دهد، لبخند را هم به عنوان نوع دیگری از صدقه مطرح می‌کند.
 رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر به روی دیگران تبسم بزنی، این کار صدقه
 حساب می‌شود».^{۳۵}

این مکتب، بسی مایه سعادتمند و افتخار است؛ مکتبی که لبخند را به عنوان
 صدقه معرفی می‌کند، صدقه‌ای که باعث زیاد شدن عمر تو می‌شود و گناهان
 تو را می‌بخشد.

خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد: می‌خواهم عملی را به تو یاد بدهم که
 اگر بندگان من آن را انجام دهند، آنها را وارد بهشت می‌کنم.

حضرت داوود علیه السلام رو به خدای متعال کرد و عرضه داشت: بار خدایا! آن عمل نیکو چیست؟

جوابی که آمد این بود: آن عمل این است که باعث شادمانی مؤمنی بشوی و قلب او را شاد سازی.

آری، شاد کردن دل مؤمن، همان کاری است که خداوند بهشت را در مقابل آن کار می‌دهد.^{۳۶}

۹. ما باید حواسمان بسیار جمع باشد اگر مؤمنی از ما تقاضای کمک کرد و ما توان کمک کردن به او را داشتیم و او را یاری نکردیم باید بدانیم که خیر و برکت را از زندگی خود برده‌ایم و به جای آن خواری و ذلت را خریداری کرده‌ایم.^{۳۷}

۱۰. یک روز امام صادق علیه السلام به عده‌ای از یاران خود فرمود: شما چقدر آسان می‌توانید به همه خیرها، دسترسی پیدا کنید.

یکی از یاران امام علیه السلام از آن حضرت سؤال کرد: قربانت شوم، چگونه می‌توانیم به آسانی به همه خیرها برسیم؟

امام علیه السلام فرمودند: شما با شاد نمودن شیعیان ما می‌توانید باعث شادی ما شوید و در آن هنگام است که شما به همه خوبی‌ها دست پیدا کرده‌اید.^{۳۸}

۱۱. باور کنیم که وقتی یک مؤمنی را خوشحال می‌کنیم، پیامبر بیش از خوشحالی آن مؤمن، خوشحال می‌شود.^{۳۹}

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

بي نوشتها

١. الإمام الصادق عليه السلام: «أحبّ الأعمال إلى الله عزّ وجلّ الصلاة، وهي آخر وصايا الأنبياء...»: الكافي للكليني ج ٣ ص ٢٦٤، دعائم الإسلام للقاضي النعمان ج ١ ص ١٣٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢١٠، وسائل الشيعة للحرّ العاملي ج ٤ ص ٣٨؛ رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنّ أحبّ الأعمال إلى الله: الصلاة، والبرّ، والجهاد»: الخصال للشيخ الصدوق ص ١٨٥، مستدرک الوسائل للميرزا النوري ج ٣ ص ٤٢.
٢. الإمام الصادق عليه السلام: «ما قضى مسلم لمسلم حاجة إلا ناداه الله: عليّ ثوابك، ولا أرضى لك بدون الجنة»: قرب الإسناد للحميري القميّ ص ٣٩، الكافي ج ٢ ص ١٩٤، ثواب الأعمال للصدوق ص ١٨٨، الاختصاص للمفيد ص ١٨٨، جامع أحاديث الشيعة للبروجردي ج ١٦ ص ١١٣، جامع السعادات للنراقي ج ٢ ص ١٧٨.
٣. الإمام الكاظم عليه السلام: «من لم يستطع أن يزور قبورنا، فليزر قبور صلحاء إخواننا»: الكافي ج ٤ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٥.
٤. الإمام الكاظم عليه السلام: «من لم يستطع أن يصلنا، فليصل فقراء شعيتنا»: الكافي ج ٤ ص ٦٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١١.
٥. عن المَشْمَعِلِ الأَسَدِيِّ، قال: «خرجت ذات سنة حاجًّا، فانصرفت إلى أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام، فقال: من أين بك يا مشمعل؟ فقلت: جُعلت فداك، كنت حاجًّا، فقال: أو تدري ما للحاجّ من الثواب؟ فقلت: ما أدري حتّى تعلمني، فقال: إنّ العبد إذا طاف بهذا

البيت أسبوعاً وصلّى ركعتيه وسعى بين الصفا والمروة، كتب الله له ستّة آلاف حسنة، وخطّ عنه ستّة آلاف سيئة، ورفع له ستّة آلاف درجة، وقضى له ستّة آلاف حاجة للدنيا كذا، وأدخر له للأخرة كذا، فقلت له: جُعِلت فداك، إن هذا لكثير، فقال: أفلا أخبرك بما هو أكثر من ذلك؟ قال: قلت: بلى، فقال ﷺ: لَقضاء حاجة امرئٍ مؤمنٍ أفضل من حجّةٍ وحجّةٍ وحجّةٍ، حتّى عدّ عشر حجج: الأمالي للصدوق ص ٥٨١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٢٨٤، وج ٩٦ ص ٣.

٦. الإمام الصادق ﷺ: «إن المؤمن ليتحف أخاه التحفة، قلت: وأي شيء التحفة؟ قال: من مجلسٍ ومثكأ وطعامٍ وكسوةٍ وسلامٍ، فتناول الجنة مكافأةً له، ويوحى الله عزّ وجلّ إليها: إنني قد حرّمت طعامك على أهل الدنيا، إلّا عليّ نبيٌّ أو وصيّ نبيٍّ، فإذا كان يوم القيامة أوحى الله عزّ وجلّ إليها: أن كافئي أوليائي بتحفتهم، فتخرج منها وصفاء ووصائف، معهم أطباق مغطاة بمناديل من لؤلؤ، فإذا نظروا إلى جهنم وهولها وإلى الجنة وما فيها، طارت عقولهم، وامتنعوا أن يأكلوا، فينادي منادٍ من تحت العرش: إن الله عزّ وجلّ قد حرّم جهنم على من أكل من طعام جنته، فيمدّ القوم أيديهم فيأكلون: الكافي ج ٢ ص ٣٠٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٧٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٥٧، وج ٧١ ص ٣٠٠.

٧. قال رجل من أهل الري: «وليّ علينا بعض كتاب يحيى بن خالد، وكان عليّ بقايا يطالبني بها، وخفت من الزامي إياها خروجا عن نعمتي، وقيل لي: إنّه ينتحل هذا المذهب، فخفت أن أمضي إليه وأبتّ به إليه فلا يكون كذلك فأقع فيما لا أحبّ، فاجتمع رأيي على أن هربت إلى الله تعالى وحججت، ولقيت مولاي الصابر - يعني موسى بن جعفر ﷺ - فشكوت حالي إليه، فأصحبني مكتوباً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم، اعلم إنّ الله تحت عرشه ظالماً لا يسكنه إلّا من أسدى إلى أخيه معروفاً، أو نفّس عنه كربة، أو أدخل على قلبه سروراً، وهذا أخوك، والسلام. قال: فعدت من الحجّ إلى بلدي، ومضيت إلى الرجل ليلاً، واستأذنت عليه وقلت: رسول الصابر ﷺ. فخرج إليّ حافياً ماشياً، ففتح لي بابه، وقبّلني وضمّني إليه، وجعل يقبّل عيني، ويكرّر ذلك كلّما سألني عن رؤيته ﷺ، وكلّما أخبرته بسلامته وصلاح أحواله، استبشر وشكر الله تعالى، ثمّ أدخلني داره، وصدّرتني في مجلسه، وجلس بين يدي،

فأخرجت إليه كتابه عليه السلام، فقبله قائماً وقرأه، ثم استدعى بماله وثيابه، فقا سمني ديناراً ديناراً، ودرهماً درهماً، وثوباً ثوباً، وأعطاني قيمة ما لم يمكن قسمته، وفي كل شيء من ذلك يقول: يا أخي هل سررتك؟ فأقول: إي والله، وزدت عليّ السرور. ثم استدعى العمل، فأسقط ما كان باسمي، وأعطاني براءة مما يوجب عليّ عنه. وودعته وانصرفت عنه، فقلت: لا أقدر على مكافأة هذا الرجل، إلا بأن أحجّ في قابل وأدعوه له، وألقي الصابر وأعرّفه فعله. ففعلت، ولقيت مولاي الصابر عليه السلام، وجعلت أحدثه ووجهه يتهلل فرحاً، فقلت: يا مولاي هل سررتك ذلك؟ فقال: إي والله لقد سررتني وسرّ أمير المؤمنين عليه السلام، والله لقد سرّ جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله، والله لقد سرّ الله تعالى: عدّة الداعي ص ١٧٩، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٣٩٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٤٢.

٨. الإمام الصادق عليه السلام: «تنافسوا في المعروف لإخوانكم، وكونوا من أهله، فإنّ للجنة باباً يُقال له المعروف، لا يدخله إلا من اصطنع المعروف في الحياة الدنيا، فإنّ العبد ليمشي في حاجة أخيه المؤمن، فيوكل الله عزّ وجلّ به ملكين، واحداً عن يمينه وآخر عن شماله، يستغفرون له ربّه، ويدعون بقضاء حاجته. ثمّ قال: والله لرسول الله صلى الله عليه وآله أسرّ بقضاء حاجة المؤمن إذا وصلت إليه من صاحب الحاجة»: الكافي ج ٢ ص ١٩٥، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٥٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٢٨.

٩. الإمام الباقر عليه السلام: «من مشى في حاجة أخيه المسلم، أظله الله بخمسة وسبعين ألف ملك، ولم يرفع قدماً إلا كتب الله له حسنة، وخطّ عنه بها سيئة، ويرفع له بها درجة، فإذا فرغ من حاجته كتب الله عزّ وجلّ له بها أجر حاجّ ومعتمر»: الكافي ج ٢ ص ١٩٧، مصادقة الإخوان ص ٦٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٦٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٣٢.

١٠. الإمام الصادق عليه السلام: «من طاف بهذا البيت طوافاً واحداً، كتب الله عزّ وجلّ له ستّة آلاف حسنة، ومحى عنه ستّة آلاف سيئة، ورفع له ستّة آلاف درجة، حتّى إذا كان عند الملتزم فتح الله له سبعة أبواب من أبواب الجنة...»: الكافي ج ٢ ص ١٩٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٦٤. وقال العلامة المجلسي: «الملتزم المستجار مقابل باب الكعبة، سُمّي به؛ لأنّه يستحبّ التزامه

والصاق البطن به والدعاء عنده، وقيل: المراد به الحجر الأسود، أو ما بينه وبين الباب، أو عتبة الباب، وكأنه أخذ بعضه من قول صاحب المصباح، حيث قال: التزمته اعتنقته، فهو ملتزم، ومنه يقال لما بين الباب والحجر الأسود: الملتزم؛ لأن الناس يعتنقونه، أي يضمونه إلى صدورهم، انتهى. وهو إنما فسره بذلك؛ لأنهم لا يعدّون الوقوف عند المستجار مستحباً، وهو من خواص الشيعة، وما فسره به هو الحطيم عندنا. وبالجملة، هذه التفاسير نشأت من عدم الأئس بالأخبار: بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٢٧.

١١. الإمام الصادق عليه السلام: «...أخبرك بأفضل من ذلك؟ قضاء حاجة المسلم أفضل من طواف وطواف. حتى بلغ عشراً»: الكافي ج ٢ ص ١٩٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٦٤.

١٢. الإمام الصادق عليه السلام: «قضاء حاجة المؤمن أفضل من ألف حجة متقبلة بمناسكها، وعتق ألف رقبة لوجه الله، وحمالان ألف فرس في سبيل الله بسرجهما ولجمها»: الأمالي للصدوق ص ٣٠٨، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٦٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٢٨٥.

١٣. رسول الله صلى الله عليه وآله: «الخلق عيال الله تعالى، فأحبّ الخلق إلى الله من نفع عيال الله، أو أدخل على أهل بيت سروراً، ومشى مع أخ مسلم في حاجته، أحبّ إلى الله تعالى من اعتكاف شهرين في المسجد الحرام»: النوادر للراوندي ص ١٠٩، دعائم الإسلام ج ٢ ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٦.

١٤. عن ميمون بن مهران: «كنت جالساً عند الحسن بن علي عليه السلام، فأتاه رجل فقال له: يا بن رسول الله، إن فلاناً له عليّ مال ويريد أن يحبسني، فقال عليه السلام: والله ما عندي مال فأقضي عنك، فقال: فكلمه. قال: فلبس عليه السلام نعله، فقلت له: يا بن رسول الله، أنسيت اعتكافك؟ فقال: لم أنس، ولكنني سمعت أبي عليه السلام يحدث عن جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: من سعى في حاجة أخيه المسلم، فكأنما عبد الله عزّ وجلّ تسعة آلاف سنة، صائماً نهاره قائماً ليله»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٩٠، الحدائق الناضرة ج ١٣ ص ٤٧٤، جواهر الكلام ج ١٧ ص ١٧٧، وسائل الشيعة ج ١٠ ص ٥٥٠.

١٥. الإمام الصادق عليه السلام: «إنّ للقبر كلاماً في كلّ يوم، يقول: أنا بيت الغربية، أنا بيت الوحشة، أنا

القبر...»: الكافي ج ۳ ص ۲۴۲، روى مثله: الأمالي للمفيد ص ۲۶۴، الأمالي للطوسي ص ۲۸، تفسير نور الثقلين للحويزي ج ۳ ص ۵۵۷. رسول الله ﷺ: «... فلا يأتي على القبر يوم إلا تكلم، فيقول: أنا بيت الغربية، أنا بيت الوحدة أنا بيت التراب...»: سنن الترمذي ج ۴ ص ۵۵، تحفة الأحوذني ج ۷ ص ۱۳۳، الجامع الصغير للسيوطي ج ۱ ص ۲۴۱، كنز العمال للمتقي الهندي ج ۱۵ ص ۵۴۵، فيض القدير للمناوي ج ۲ ص ۲۱۲.

۱۶. الإمام الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن جدّه عليه السلام، رفعه قال: «ما من مؤمنٍ أدخل على قومٍ سروراً إلا خلق الله من ذلك السرور ملكاً يعبد الله تعالى ويمجّده ويوحّده، فإذا صار المؤمن في لحدّه أتاه السرور الذي أدخله عليه، فيقول: أما تعرفني؟ فيقول: ومن أنت؟ فيقول: أنا السرور الذي أدخلتني على فلان، أنا اليوم أونس وحشتك، وألقنتك حجّتك، وأثبتك بالقول الثابت، وأشهد بك مشاهد القيامة، وأشفع لك إلى ربّك، وأربك منزلتك من العجّة»: كشف الغمّة ج ۲ ص ۳۷۶، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۹۹، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۱۴.

۱۷. الإمام الكاظم عليه السلام: «كان في بني إسرائيل رجل مؤمن، وكان له جار كافر، فكان يرفق بالمؤمن، ويؤيّه المعروف في الدنيا، فلمّا مات الكافر بنى الله له بيتاً في النار من طين، فكان يقيه حرّها ويأتيه الرزق من غيرها، وقيل له: هذا لما كنت تدخل على جارك المؤمن فلان بن فلان من الرفق، وتؤيّه من المعروف في الدنيا»: ثواب الأعمال ص ۱۶۹، خاتمة المستدرک ج ۵ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۰۵.

۱۸. قال أمير المؤمنين عليه السلام لكميل بن زياد: «يا كميل، مر أهلك أن يسعوا في المكارم ويدلجوا في حاجة من هو نائم، فوالذي نفسي بيده، ما أدخل أحد على قلب مؤمن سروراً، إلا خلق الله من ذلك السرور لطفاً، فإذا نزلت به نائبة كان أسرع إليها من السيل في انحداره حتّى يطردها عنه كما يطرد غريبة الإبل»: قضاء حقوق المؤمنين ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۱۴.

۱۹. الإمام الصادق عليه السلام: «إن أقرب ما يكون العبد من الربّ عزّ وجلّ وهو ساجد باك»: الكافي ج ۲ ص ۴۸۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۲۲۴.

۲۰. رسول الله ﷺ: «أقرب ما يكون العبد إلى الله عزّ وجلّ إذا أدخل على قلب أخيه المؤمن

- مسرة: مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٣٩٨، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٦.
٢١. الإمام الصادق عليه السلام: «من أغاث أخاه المؤمن اللهفان اللهفان عند جهده، فنفس كربته، وأعانه على نجاح حاجته، أو جب الله عز وجل له بذلك اثنتين وسبعين رحمة من الله، يعجل له منها واحدة، يصلح بها أمر معيشته، ويدخر له إحدى وسبعين رحمة لإفزاز يوم القيامة وأهواله»: الكافي ج ٢ ص ١٩٩، ثواب الأعمال ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٩.
٢٢. الإمام الصادق عليه السلام: «من نفس عن مؤمن كربة، نفس الله عنه كرب الآخرة، وخرج من قبره وهو ثلج الفؤاد، ومن أطعمه من جوع أطعمه الله من ثمار الجنة، ومن سقاه شربة سقاه الله من الرحيق المختوم»: الكافي ج ٢ ص ٢٠٠، ثواب الأعمال ص ١٤٩، الدعوات للراوندي ص ٢٧٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٢١.
٢٣. عن إسحاق بن عمار، قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: أحسن يا إسحاق إلى أوليائي ما استطعت، فما أحسن مؤمن إلى مؤمن ولا أعانه، إلا خممش وجه إبليس وقرح قلبه»: الكافي ج ٢ ص ٢٠٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٠١.
٢٤. الإمام الصادق عليه السلام: «من كان في حاجة أخيه المسلم، كان الله في حاجته ما كان في حاجة أخيه»: الأمالي للطوسي ص ٩٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٢٨٦، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٦٧: رسول الله صلى الله عليه وآله: «من كان في حاجة أخيه، كان الله عز وجل في حاجته»: مسند أحمد ج ٢ ص ٩١، صحيح البخاري ج ٣ ص ٩٨، صحيح مسلم ج ٨ ص ١٨، سنن أبي داود ج ٢ ص ٤٥٤، سنن الترمذي ج ٢ ص ٤٤٠، السنن الكبرى للبيهقي ج ٦ ص ٩٤، شرح مسلم للنووي ج ١٦ ص ١٣٤، مجمع الزوائد للهيثمي ج ٢ ص ٢٩٩، عون المعبود ج ١٣ ص ١٦٢، مسند أبي يعلى ج ٥ ص ١٧٥، صحيح ابن حبان ج ٢ ص ٢٩١، المعجم الأوسط للطبراني ج ١ ص ٦٣، المعجم الكبير للطبراني ج ٥ ص ١١٨، مسند الشهاب لابن سلامة ج ١ ص ١٣٣، كشف الخفاء للعجلوني ج ٢ ص ٢٠٩.
٢٥. الإمام الحسين عليه السلام: «إن حوائج الناس إليكم من نعم الله عليكم، فلا تملوا نعم»: كشف الغمة ج ٢ ص ٢٣٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٨.

٢٦. أمير المؤمنين عليه السلام: «لا يستقيم قضاء الحوائج إلا بثلاث: باستصغارها لتعظم، وباستكثامها لتظهر، وبتعجيلها لتنهأ»: نهج البلاغة ج ٤ ص ٢٢، خصائص الأئمة ص ٩٦، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ١٨ ص ٢٥٨، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٨.

٢٧. الإمام الباقر عليه السلام: «إن المؤمن لترد عليه الحاجة لأخيه، فلا تكون عنده فيهمم بها قلبه، فيدخله الله تبارك وتعالى بهمه الجنة»: الكافي ج ٢ ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٣١.

٢٨. الإمام الصادق عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أكرم أخاه المسلم بكلمة يلطفه بها وفرج عنه كربته، لم يزل في ظل الله الممدود، عليه الرحمة ما كان في ذلك»: الكافي ج ٢ ص ٢٠٦، النوار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٢٩٩، وج ٧٢ ص ٢٢.

٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «من سرّ امرءاً مؤمناً، سرّه الله يوم القيامة، وقيل له: تمنّ على ربك ما أحببت، فقد كنت تحبّ أن تسرّ أولياءه في دار الدنيا، فيعطى ما تمنى ويزيده الله من عنده ما لم يخطر على قلبه من نعيم الجنة»: ثواب الأعمال ص ١٤٩، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٥٥.

٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: عن أبيه، عن جدّه، عن علي عليه السلام: «إنّ للجنة ثمانية أبواب: باب يدخل منه النبيون والصدّيقون، وباب يدخل منه الشهداء والصالحون...»: الخصال ص ٤٠٧، روضة الواعظين ص ٣٩٧، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٩.

٣١. الإمام الصادق عليه السلام: «تنافسوا في المعروف لإخوانكم، وكونوا من أهله، فإنّ للجنة باباً يُقال له المعروف، لا يدخله إلا من اصطنع المعروف في الحياة الدنيا...»: الكافي ج ٢ ص ١٩٥، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٥٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٢٨.

٣٢. الإمام الصادق عليه السلام: «ما من مؤمن يمضي لأخيه المؤمن في حاجة فينصحه فيها، إلا كتب الله له بكلّ خطوة حسنة، ومحا عنه سيئته، قضيت الحاجة أم لم تقض...»: قضاء حقوق المؤمنين ص ٢٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٥.

٣٣. الإمام الصادق عليه السلام: «أَيُّما مؤمناً أتى أخاه في حاجة، فإنما ذلك رحمة من الله ساقها إليه وسببها له، فإن قضى حاجته كان قد قبل الرحمة بقبولها، وإن ردّه عن حاجته وهو يقدر على قضائها، فإنما ردّه عن نفسه رحمة من الله عزّ وجلّ ساقها إليه وسببها له...»: الكافي ج ٢ ص

١٩٣، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٥٨، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٢٤.

٣٤. الإمام الصادق عليه السلام، عن أبيه عليه السلام، قال: «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله: أي الأعمال أحب إلى الله؟ قال: أتباع سرور المسلم، قال: وقيل: يا رسول الله، وما أتباع سرور المسلم؟ قال: شبعة جوعه، وتفيس كرتبه، وقضاء دينه»: قرب الإسناد ص ١٤٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٢٨٣.

٣٥. عن أبي ذرٍّ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «تبسّمك في وجه أخيك لك صدقة»: سنن الترمذي ج ٣ ص ٢٢٨، صحيح ابن حبان ج ٢ ص ٢٢١، الجامع الصغير ج ١ ص ٤٩٧، كنز العمال ج ٦ ص ٤١٠، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ٢٧٥، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٩٢؛ عن ابن عمر، عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن تبسّمك في وجه أخيك يكتب لك صدقة»: مجمع الزوائد ج ٣ ص ١٣٤، الدرر المنتور ج ١ ص ٣٥٦.

٣٦. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام: إن العبد من عبادي ليأتيني بالحسنة فأبيحه جنتي، قال: فقال داود: يا ربّ وما تلك الحسنة؟ قال: يدخل على عبدي المؤمن سروراً ولو بتمرّة، قال: فقال داود عليه السلام: حقّ لمن عرفك أن لا يقطع رجاءه منك»: كتاب المؤمن للحسين بن سعيد ص ٥٦، الكافي ج ٢ ص ١٨٩، الأمالي للصدوق ص ٧٠١، ثواب الأعمال ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٢٨٢، عدّة الداعي ص ١٨١، جامع أحاديث الشيعة للبروجردي ج ١٥ ص ٥٣٤، أعلام الدين في صفات المؤمنين ص ٤٤٥.

٣٧. الإمام الصادق عليه السلام: «ما من مؤمن يخذل أخاه وهو يقدر على نصرته إلا خذله الله في الدنيا والآخرة»: المحاسن للبرقي ج ١ ص ٩٩، الأمالي للصدوق ص ٥٧٤، مشكاة الأنوار ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٢.

٣٨. الإمام الصادق عليه السلام: «ما على أحدكم أن ينال الخير كلّه باليسير. قال الراوي: قلت: بماذا جعلت فداك؟ قال: يسرّنا بإدخال السرور على المؤمنين من شيعتنا»: قضاء حقوق الإخوان ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١٢.

٣٩. الإمام الصادق عليه السلام: «والله لرسول الله صلى الله عليه وآله أسرّ بقضاء حاجة المؤمن إذا وصلت إليه من صاحب الحاجة»: الكافي ج ٢ ص ١٩٥، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٥٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣٢٨.

منابع

١. الاختصاص، المنسوب إلى أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٢. الأمالي، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
٣. الأمالي أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٤. الأمالي، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٥. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠هـ)، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
٦. تحفة الأحوذى، المباركفوري (١٢٨٢هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
٧. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق:

- هاشم الرسوليّ المحلّاتيّ، قمّ: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.
٨. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، قمّ: منشورات الشريف الرضيّ، الطبعة الثانية، ١٣٦٨هـ.
٩. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي (١٣٨٣هـ)، قمّ: المطبعة العلمية.
١٠. جامع السعادات، محمّد مهدي بن أبي ذرّ التراقي (١٢٠٩هـ)، تحقيق: محمّد كلانتر، النجف: دار النعمان للطباعة والنشر.
١١. الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى.
١٢. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، محمّد حسن النجفي (ت ١٢٦٦هـ)، بيروت: مؤسّسة المرتضى العالمية.
١٣. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦هـ)، تحقيق: محمّد تقى الإيرواني، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين.
١٤. خاتمة مستدرک الوسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، قمّ: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٥هـ.
١٥. خصائص الأئمّة، أبو الحسن الشريف الرضيّ محمّد بن الحسين بن موسى الموسوي (ت ٤٠٦هـ)، تحقيق: محمّد هادي الأميني، مشهد: آستان قدس رضويّ.
١٦. الخصال، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، قمّ: منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية.
١٧. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن

- محمد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مصر: دارالمعارف، الطبعة الثالثة، ١٣٨٩هـ.
١٨. الدعوات، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣هـ)، تحقيق: مؤسّسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسّسة الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ.
١٩. روضة الواعظين، محمد بن الحسن بن علي الفتال النيسابوري (ت ٥٠٨هـ)، تحقيق: محمد مهدي الخراسان، قم: منشورات الشريف الرضي.
٢٠. سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (ت ٢٧٥هـ)، تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
٢١. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ٢٧٩هـ)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤٠٣هـ.
٢٢. السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن عليّ البيهقي (ت ٤٥٨هـ)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٢٣. شرح صحيح مسلم للنووي = شرح النووي على صحيح مسلم.
٢٤. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسّسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
٢٥. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، عليّ بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.

٢٦. صحيح البخاري، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (ت ٢٥٦هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الرابعة، ١٤١٠هـ.
٢٧. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت ٢٦١هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
٢٨. عدّة الداعي و نجاته الساعي، أبو العباس أحمد بن محمد بن فهد الحلبي الأسدي (ت ٨٤١هـ)، تحقيق: أحمد موحد، طهران: مكتبة وجداني.
٢٩. عون المعبود (شرح سنن أبي داود)، محمد شمس الحق العظيم الآبادي (ت ١٣٢٩هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٣٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٣١. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (ت بعد ٣٠٤هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٣٢. قضاء حقوق المؤمنين، سديد الدين أبو علي بن طاهر الصوري (ق ٦هـ)، تحقيق: حامد الخفاف: قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٠هـ.
٣٣. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دارالكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩هـ.
٣٤. كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
٣٥. كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (ت ١١٦٢هـ)، بيروت: دار الكتب

العلمية، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.

٣٦. كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (ت ٦٩٣هـ)، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الثانية،

١٤٠٥ هـ.

٣٧. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علي المتقي بن حسام الدين الهندي

(ت ٩٧٥ هـ)، تصحيح: صفوة السقا، بيروت: مكتبة التراث الإسلامي، ١٣٩٧ هـ،

الطبعة الأولى.

٣٨. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧ هـ)، تحقيق:

عبد الله محمد درويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ.

٣٩. المحاسن أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ)، تحقيق: السيد جلال

الحسيني، طهران: دار الكتب الإسلامية.

٤٠. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ هـ)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء

التراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.

٤١. مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ هـ)، تحقيق: حسين سليم أسد، دار المأمون

للتراث.

٤٢. مسند أحمد، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ)، بيروت: دار صادر.

٤٣. مسند الشهاب، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعي (ت ٤٥٤ هـ)، تحقيق: حمدي

عبد المجيد السلفي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ.

٤٤. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، أبو الفضل علي الطبرسي (ق ٧ هـ)، تحقيق: مهدي

هوشمند، قم: دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.

٤٥. مصادقة الإخوان، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)

(ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)،

١٤١٠ هـ.

٤٦. المعجم الأوسط، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ)، تحقيق:

طارق بن عوض الله، وعبد الحسن بن إبراهيم الحسيني، القاهرة: دار الحرمين، الطبعة

الأولى ١٤١٥ هـ.

٤٧. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ)، تحقيق:

حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ.

٤٨. نهج البلاغة، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى

الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (ت ٤٠٦ هـ)، تحقيق: السيد كاظم

المحمّدي ومحمد الدشتي، قم: انتشارات الإمام علي عليه السلام، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ هـ.

٤٩. النوادر، فضل الله بن علي الحسيني الراوندي (ت ٥٧١ هـ)، تحقيق: سعيد رضا علي

عسكري، قم: دار الحديث، ١٣٧٧ ش، الطبعة الأولى.

٥٠. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملي

(ت ١١٠٤ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، الطبعة الأولى،

١٤٠٩ هـ.